



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات کسبک آموزشی

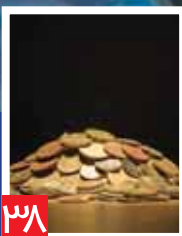
**رشد**

۱۳  
فروردین‌ماه  
روز طبیعت



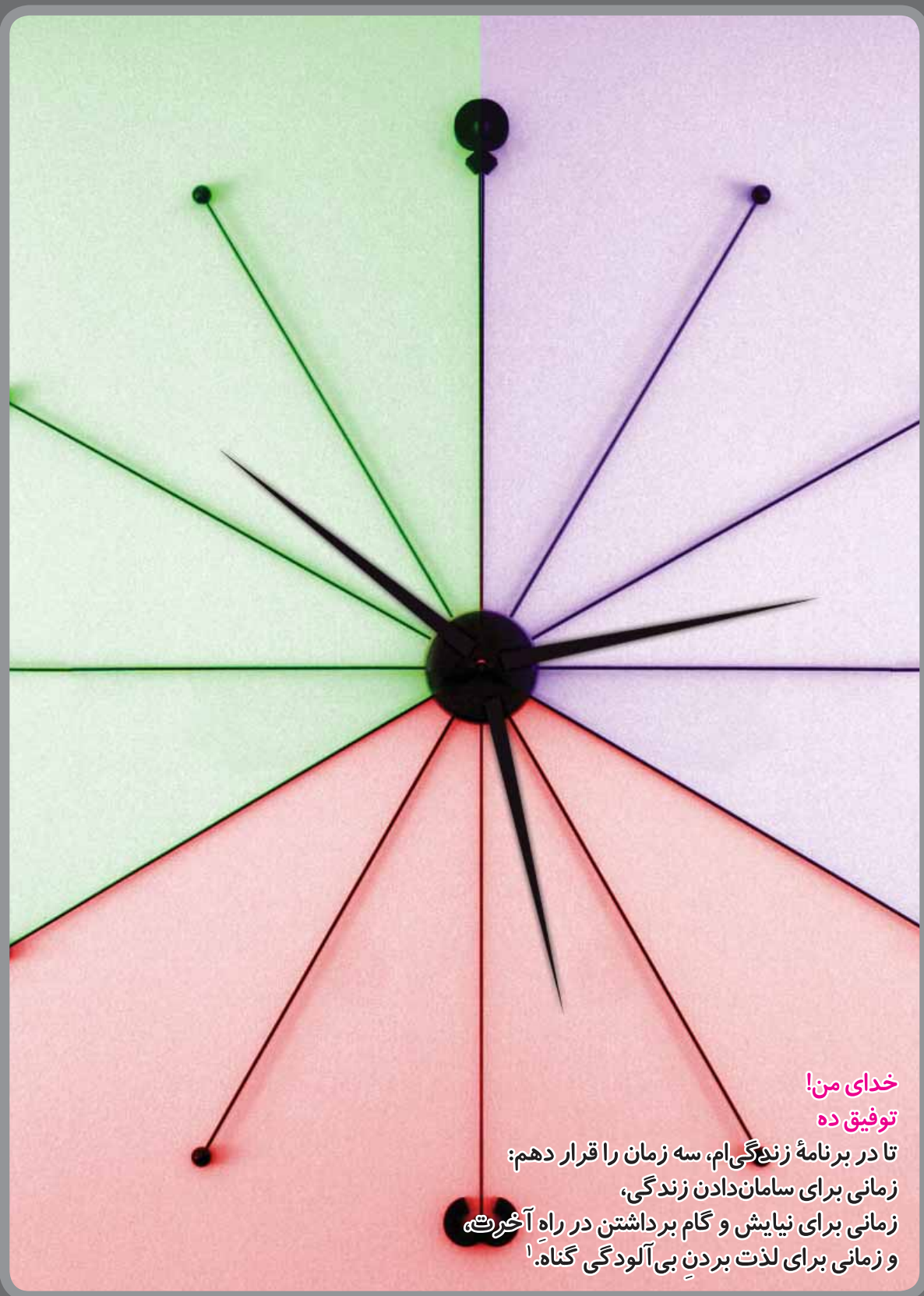
طوفان‌های  
خورشیدی

۴۲



سکه‌های  
دورو

۳۸



خدای من!  
توفیق ده

تا در برنامه زندگی ام، سه زمان را قرار دهم:  
زمانی برای سامان دادن زندگی،  
زمانی برای نیایش و گام برداشتن در راه آخرت،  
و زمانی برای لذت بردن بی آلودگی گناه.<sup>۱</sup>



## همراه گل‌ها

رو به باغچه گوشه حیاط بود. دوستان جوان، دنیای اطراف ما پر از چیزهای به ظاهر جذاب و فریبنده‌ای است که آماده‌اند قبله‌نمای درک و شعور ما را از مسیر حقیقت منحرف کنند. از این‌رو، گاهی مثل چارلی چاپلین که از گرسنگی دوستش را به شکل مرغ چاق و چله‌ای می‌دید، ممکن است گاهی دچار توهم شویم. ایام بهار فرصت خوبی است تا قبله‌نمای عقل و احساس خود را به دشت و صحرا ببریم و دور از سراب‌ها و هیاهوی غفلت‌آور زندگی امروزی، درباره جهت زندگی‌مان کمی بیشتر بیندیشیم و همراه گل‌ها، نمازمان را به کوه اقتدا کنیم. به قول سهراب سپهری: «بگذاریم که احساس هوایی بخورد».

حبیب یوسف‌زاده

پس از سال‌ها مستأجری، در حاشیه شهر صاحب خانه شده بودیم. پدر همین که قرآن و آینه را روی طاقچه گذاشت، قبله‌نمای کوچکی از جیش در آورد و صدا یمان زد: «بچه‌ها، بیایید ببینیم قبله خونه‌مون کدوم وره!»  
دور قبله‌نما جمع شدیم. عقربه سفید بعد از کلی لرزیدن و ناز کردن، عاقبت آرام گرفت و عقربه قرمز که نشان‌دهنده قبله بود، به سمت مغرب ایستاد. با چیزهایی که از درس جغرافی توی کله‌ام بود، گفتم: «امکان ندارد قبله درست به سمت غروب خورشید باشد.»

پدر، ابروها را بالا کشید و گفت: «به گمانم تیر آهن‌های سقف، قبله‌نما را از راه به در کرده‌اند! بیایید برویم بیرون.» کمی دور از خانه، قبله‌نما را دوباره روی زمین گذاشت و این بار عقربه قرمز به سمت جنوب غربی ایستاد. قبله خانه ما



مدیر مسئول: محمد ناصری  
سرمدیر: محمدعلی قربانی  
شورای کارشناسی: علیرضا متولی، حسین امینی پویا، ناصر نادری، حبیب یوسف‌زاده  
مدیر داخلی: مریم سعیدخواه  
ویراستار: بهروز راستانی  
طراح گرافیک: ایمان اوجیان  
طراح جلد: مرتضی یزدانی  
شمارگان: ۱۷۰۰۰ نسخه  
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)  
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴  
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ - شماره: ۱۴۷۸ - ۸۸۳۰  
شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۲۰۱۴۸۲  
نشانی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی ۷۷۳۳۶۶۵۵-۶  
تلفن: ۱۶۵۹۵/۱۱۱



### ۱۰ تاکسی دیواری

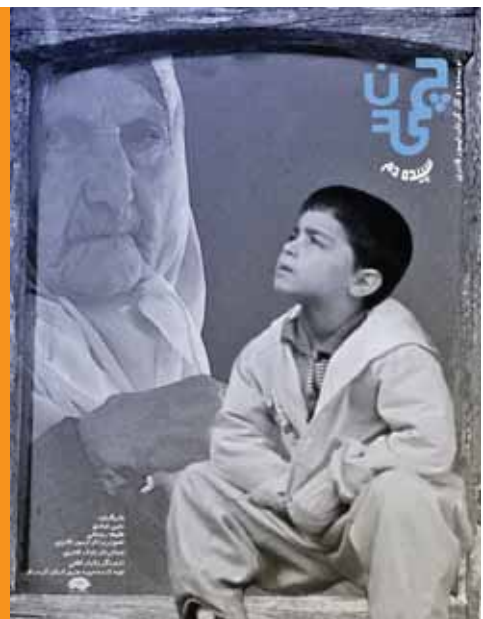


### ۲۸ نیش آبه



### خودم را فیلم کردم

فکر کن یک روز همان‌طور که داری توی شهرتان قدم می‌زنی، دلت بخواهد قصه‌های توی ذهنت را به تصویر بکشی؛ طوری که همه بتوانند آن‌ها را ببینند و بفهمند.



۳۶ گفتنی‌های سفر

۳۸ سکه‌های دورو

۴۰ کپی برابر اصل

۴۲ طوفان‌های خورشیدی

۴۴ زابل

۴۶ تنبل‌ها نخوانند

۴۸ کتاب‌خانه جوان

۲۰ قاصدک‌های جوان

۲۲ خانه سیخ‌سیخی

۲۴ مستقل باش تا کامروا باشی

۲۶ العربی فی السفر

۲۷ تاس‌کباب

۳۰ خانه‌ای برای بهشت

۳۲ دارت

۳۴ شاید تقصیر تو نباشد

۲ باید ایستاد

۳ مسافر غریب

۶ بابی‌تاباچان

۸ بر فی و دوستان

۱۲ پیله‌های خالی

۱۴ میوه خندان

۱۶ میوه‌های افتادگی

۱۸ به رنگ آسمان



## باید ایستاد

و تهمت به این بزرگوار است که واقعاً با شناختی که از ایشان داشتیم خواندن آن‌ها برای من هم قابل تحمل نبود. بنابراین از خواندن بقیه منصرف شدم. اما ایشان با تحکم به من گفت: «بقیه را هم بخوان.» من هم دو سه نامه دیگر را که سراسر فحش و جسارت بود مطالعه کردم و گفتم آقا همه این‌ها سراسر فحش و مثل هم است. آقای بهشتی در حالی که از بالای عینکش به من نگاه می‌کرد به صندلی خود تکیه کرد و گفت: «من تو را نیاوردم این‌جا که نامه‌ها را بخوانی و ناراحت بشوی بلکه مطلبی را می‌خواهم به شما بگویم و آن این است که این انقلاب پول به تنهایی نمی‌خواست که شما و امثال شماها هزینه کردید، این انقلاب خون به تنهایی نمی‌خواست که ما و شما حاضر بودیم در راه تحقق و پیروزی آن بدهیم و عده‌ای هم خونشان را نثار آن کردند. این انقلاب حالا از ما آبرو می‌خواهد که باید برای دادن آن آمادگی داشته باشیم. از این حرف‌ها از میدان به‌در نروید. باید ایستاد و این انقلاب را حفظ کرد.»

راوی: محسن رفیق دوست، فرمانده وقت سپاه پاسداران

سعيد يوسفی | ..... سال ۵۸ چند ماهی از تشکیل سپاه نگذشته بود که یک روز شهید بهشتی مرا به دفترشان ادر دیوان عالی کشور اخواست. وارد دفترشان که شدم مشغول کار بود. پس از احوالپرسی تعدادی نامه به من داد و گفت: «این نامه‌ها را بخوان.» نامه‌ها گزارش‌هایی بود که در مورد من به ایشان داده بودند و گزارش‌های بسیار بدی بود. مثلاً یکی از این گزارش‌ها این بود که کسی از سپاه از من به ایشان شکایت کرده و نوشته بود آقای رفیق دوست اورکت سپاهیان را به مبلغ ۷۰۰ تومان می‌خرد و به کسانی که اورکتشان را گم می‌کنند به ۱۲۰۰ تومان می‌فروشد. من تا آمدم از خودم دفاع کنم و از جمله در این مورد گفتم آقای بهشتی من اصلاً ۷۰۰ تومان نخريده‌ام بلکه ۱۶۰ تومان خريده‌ام و از بچه‌ها هم جریمه نمی‌گیرم، خود پادگان‌ها این کار را می‌کنند. ایشان گفت: «فلانی، من شما را به این جانیورده‌ام که توضیح بدهید.» وقتی همه نامه‌ها را مطالعه کردم ایشان دو سه برابر حجم نامه‌هایی را که در مورد خود ایشان نوشته شده بود به من داد و گفت: «این‌ها را بخوان» وقتی چند نامه را خواندم دیدم خیلی از نامه‌های بد و سراسر اهانت



# مسافر غریب



سیداحمد عرفانی

شهید ناصر کاظمی

تولد: ۱۰ خرداد ۱۳۳۵

ازدواج با منیژه ساغرچی: ۱۳۶۰

شهادت: ۶ شهریور ۱۳۶۱

و از خانواده‌اش. می‌خواست از حرف‌هایش مطمئن شود. دم در بیمارستان پیاده‌شان کرد. خودش هم پیاده شد. از پشت شیشه ماشین می‌دیدمشان. کیفش را باز کرد پنج شش هزار تومان گذاشت توی دستش. گفت: «از درمون بچته کوتاهی نکنی‌ها.» پیرمرد که واقعاً پیرمرد نبود، فقط داغون شده بود، ایستاده بود گوشه خیابان نگاهش می‌کرد. نمی‌توانست چیزی بگوید. ماتش برده بود. ناصر زود آمد سوار ماشین شد و راه افتاد. گفت: «اگه این همه آدم توی خونه منتظرمون نبودن، می‌رفتیم بیمارستان، کمکش می‌کردیم.»

راه افتادیم طرف تهران. توی راه، نزدیک‌های دماوند کنار جاده یک آقایی نشسته بود روی زمین. چیزی هم لای یک پتوی گل‌دار پیچیده بود، چسبانده بود به سینه‌اش. ناصر تا دید نگاه داشت. هیچ‌وقت نمی‌توانست از این چیزها بگذرد. پرسید: «چی شده؟» گفت: «دارم می‌رم تهران. ماشین ندارم، اگه می‌شه من هم تا یه جایی برسونین.»

سوار شد. توی ماشین ناصر سر صحبت را باهاش باز کرد. مرد شروع کرد به گریه کردن. لای پتو پسرش را پیچیده بود. می‌گفت: «سل داره، می‌برمش تهرون بیمارستان بوعلی برای دوا درمون. این‌جا هر کاری کردم نشد. دکتر جوابمون کردن...» تا برسیم تهران ناصر همین‌طور ازش سؤال می‌کرد؛ از زندگی‌اش

برگرفته از: کتاب نیمه پنهان ماه، جلد ۷.



«چیدن سپیده‌دم» که در جشنواره فیلم رشد هم حضور داشت، تا به حال ۲۱ بار به جشنواره‌های گوناگون راه پیدا کرده و ۱۱ جایزه گرفته است.

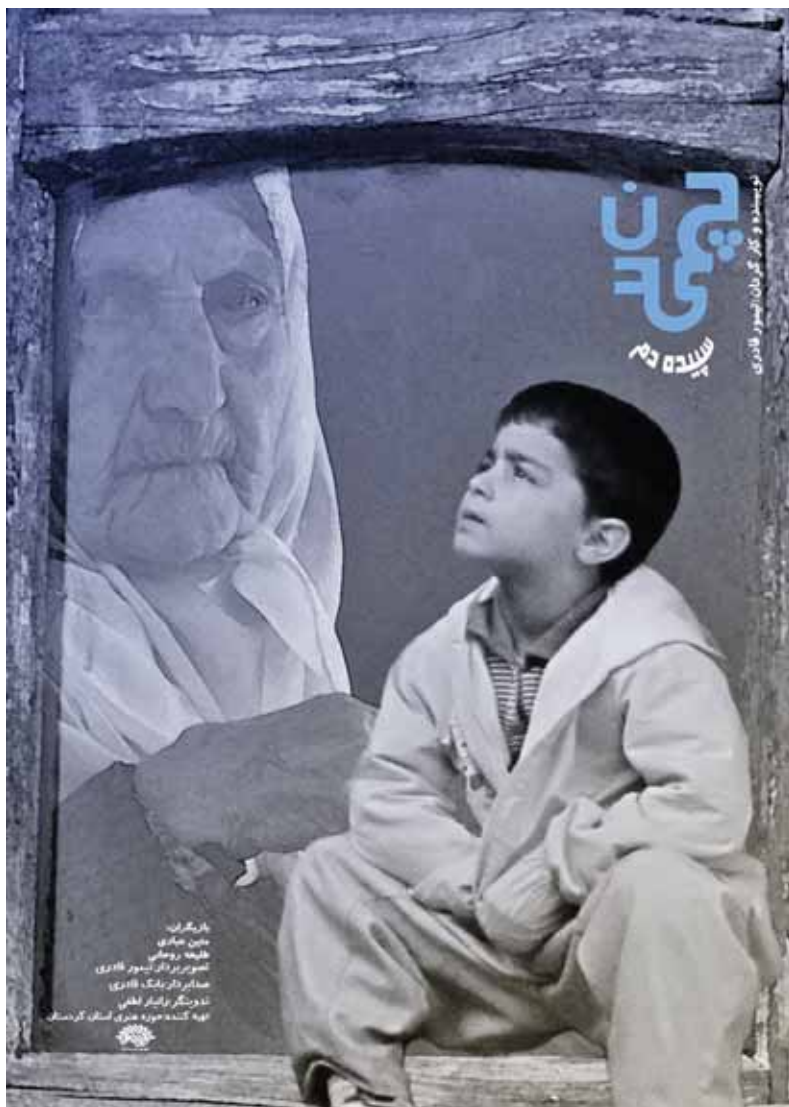
تندیس طلای «جشنواره فیلم قاصدک»، سه جایزه از چهل و یکمین «جشنواره بین‌المللی فیلم رشد»، سه جایزه از جشنواره «ژیار کردستان»، آهوی طلای «جشنواره بین‌المللی فیلم سلیمانیه عراق» و جایزه اول «جشنواره فیلم کردی لندن» و... تیمور قادری در شهر «کامیاران» استان کردستان زندگی می‌کند و به دلیل دوری راه از پشت تلفن با او صحبت کردیم.

### داستان پلنگ صورتی

چیدن سپیده‌دم، سومین ساخته تیمور قادری است. خودش درباره این فیلم می‌گوید: «این فیلم قصه پیرزن و کودکی است که در روستایی متروکه زندگی می‌کنند. کودک به دنبال هم‌بازی می‌گردد و پیرزن به او گفته که قرار است از شهر برایش کفن بیاورند. خیلی دلم می‌خواهد این فیلم را بازسازی کنم.»

وقتی از او می‌پرسم که ایده این فیلم چه‌طور به ذهنش رسیده است، می‌گوید: «ایده این فیلم را از پلنگ صورتی گرفته‌ام که شاید هیچ ربطی نداشته باشد. ایده‌های عجیب و غریب‌اند. درباره بازی زندگی‌اند. گاهی از نگاه یک شخصیت داستانی یا طرح یکی از داستان‌های خود ایده‌هایم را می‌گیرم. مطالعه خیلی به من کمک می‌کند و خودم هم داستان می‌نویسم... شعر را هم خیلی دوست دارم و اسم این فیلمم، اسم کتاب شعری از مارگوت بیکل است. فیلم‌های شاعرانه را دوست دارم و در فیلم بعدی‌ام، سمفونی باد هم که در مرحله پیش تولید است، از شعر تأثیر گرفته‌ام.»

همه این حرف‌ها را بگذارید کنار قصه فیلم‌ساز شدن تیمور قادری که شنیدنی است: «خیلی اتفاقی وارد سینما شدم. در تهران داشتم کار می‌کردم. روزنامه همشهری به دستم افتاد که مصاحبه نوجوانی تهرانی توی آن بود. در کردستان فیلم ساخته بود و تندیس نقره گرفته بود. گفتم من چرا نتوانم. یکی از داستان‌های خودم را فیلم کردم و تندیس طلا گرفتم! اولین دوربینم را هم کرایه کردم.»



# خودم را فیلم کردم

گفت‌وگو با تیمور قادری  
برنده جشنواره فیلم رشد

شادی خوشکار

رشد، از پس‌اندازات یک دوربین معمولی می‌خری و کارت را شروع می‌کنی. کسی که در ۱۶ سالگی اولین فیلمش را به نام «مجوز» ساخت و تا به حال برای تمام فیلم‌هایش جایزه گرفته است؛ آن هم نه یکی و دو تا. یکی از آخرین فیلم‌هایش،

فکر کن یک روز همان‌طور که داری توی شهرتان قدم می‌زنی، دلت بخواهد قصه‌های توی ذهنت را به تصویر بکشی؛ طوری که همه بتوانند آن‌ها را ببینند و بفهمند. اگر این آرزویت را جدی بگیری، آن‌وقت مثل تیمور قادری، برنده جایزه جشنواره فیلم

### پی‌نوشت

۱. جبار شافعی‌زاده: کارشناس ارشد علوم تربیتی، داستان‌نویس، برنده نوبل ادبیات کودک «هانس کریستین اندرسن» برای پیام نویسندگان، برنده جایزه یونیسف برای کتاب دیوار، و فیلم‌نامه‌نویس.  
۲. جلال نصیری: کارشناس ارشد سینما و کارگردان چند فیلم کوتاه داستانی.



## چطور فیلم می سازم

نادری را خیلی دوست دارم.

● **فیلمی هست که دلت می خواست آن را ساخته باشی؟**

«۴۰۰ ضربه» اثر تروفو. سینمای کودک را هم خیلی دوست دارم و می بینم. اغلب شاهکارهای آن را دیده ام. فیلم های خودمان هم از شاهکارها کم ندارند. دهنده واقعا شاهکار است. آخر سینماست.

● **چرا به سینمای کودک علاقه داری؟**

همه بازیگران من یا کودکانند یا پیر. این دو را خیلی دوست دارم. بازی کردن را دوست ندارم، دلم می خواهد بازیگرها زندگی کنند. بچه ها این طورند. خیلی صادق اند و چون جایزه برایشان مهم نیست، ممکن است حتی وسط ساخت یک فیلم بگذارند و بروند!

● **تا به حال برای ساخت فیلم هایت از جایی هم کمک مالی گرفته ای؟**

وقتی فیلم می سازم محال است از کوچک ترین کس یا اداره ای بگذرم. هر کسی بخواهد کمک می کند، هر کسی هم نخواهد می گوید: یک هفته دیگر بیا! البته خانه دوم من «کانون پرورش فکری» استان کردستان و تهران است. خیلی کمک می کنند.

● **هزینه ای که برای فیلم هایت خرج کرده ای برگشت هم داشته است؟**

می گویند پول عاشقی به کسی بر نمی گردد، ولی من توی سینما هزار تومان که خرج کرده ام، ده هزار تومان گرفته ام.

● **تا حالا به سفر خارج رفته ای؟**

تا حالا چند کشور دعوتم کرده اند، ولی چون انگلیسی ام خوب نیست، نرفته ام. با وجود این که مترجم دارم، می ترسم گم بشوم!

● **فکر می کنی مسافرت چه کمکی به تو که فیلم ساز هستی می کند؟**

معتمد سفر برای شرکت در جشنواره ها، به اندازه ساخت فیلم مهم و تجربه آموز است. جشنواره ها فرصت خوبی برای آشنایی با دیگر فیلم سازها و دیدن فکر و آثار آنها روی پرده جادویی سینماست.

● **این روزها مشغول چه کاری هستی؟**

دارم وارد ساخت فیلم بلند می شوم. این فیلم درباره بچه های آپارتمانی است که در طول روز تنها هستند و پنج اپیزود دارد. قرار است در اسفند ماه فیلم برداری کنم.

● **همه زندگی ات وقف فیلم می شود.**

امروز فیلم دیدم و چند نقد فیلم خواندم. به نظرم یکی از روش های مهم یادگیری فیلم سازی همین است. نقد خیلی کمک می کند. در آینده نزدیک می خواهم فیلم نامه نویس ۲۴ ساعته بشوم، چون آینده ام به پیروی از متن خوب بستگی دارد. بیشتر تمرکز روی داستان و فیلم است. نمی خواهم چندپاره شود. حتی وقتی وارد داستان نویسی شدم، فهمیدم که بهتر است انرژی ام را روی فیلم سازی بگذارم.

● **اما داستان و کتاب خواندن برای تو که می خواهی فیلم نامه نویس ۲۴ ساعته باشی، ضروری است.**

بله. تأثیر دارد، اما نمی خواهم موازی حرکت کنم. ۷۰ درصد به فیلم اختصاص می دهم، ۳۰ درصد به داستان.

● **با این حساب دوست داری فقط خودت فیلم نامه هایت را بسازی یا برای دیگران هم می نویسی؟**

بعضی ها هستند که فکر را دوست دارند و دوست دارم برایشان فیلم نامه بنویسم. دوست دارم ببینم دیگری چه طور به ایده من نگاه می کند و متن های مرا فیلم می کند.

● **چه نوع فیلم هایی می بینی؟**

من با یک برنامه مشخص فیلم می بینم. الان روی سینمای کره متمرکز شده ام و بعد هم تصمیم دارم سراغ سینمای ایتالیا بروم.

● **اگر قرار باشد یک نفر فقط یک فیلم در زندگی اش ببیند، چه فیلمی را به او پیشنهاد می کنی؟**

«زندگی زیباست» از روبرتو بنینی.

● **کدام کارگردان ها را دوست داری؟**

کیم کی دوک، فرانسوا تروفو و جیم جارموش. از سینمای ایران هم، امیر نادری و کیارستمی. «دنده» امیر

## حتماً باید پشت لبث سبز باشد تا باورت کنند

- خیلی در مورد بازیگرهایم حساس هستم. قبل از انتخابشان کلی تست و عکس می گیرم. در مورد لوکیشن ها هم همین طور. اما با این که کردستان قطب فیلم سازی کوتاه محسوب می شود، هنوز این مسائل در آن، جا نیفتاده است. طوری که سر یکی از فیلم هایم، پدر یکی از بچه ها راضی نمی شد که فرزندش به بازی در فیلم من ادامه بدهد. این اتفاق در طیف سنی ما خیلی رخ می دهد. انگار حتماً باید کسی باشم که پشت لبم سبز شده باشد. البته انعکاس خبر جشنواره ها مقداری شرایط را بهتر کرده است، اما اگر کسی بار اولش باشد خیلی مشکل دارد.

## کارگاه فیلم سازی؟ نه!

برای اولین فیلمم راهنما نداشتم. اما برای فیلم های بعدی، جبار شافعی<sup>۱</sup> و جلال نصیری<sup>۲</sup> خیلی کمکم کردند. اوایل هیچ کس را نداشتم و آموزشی هم ندیده بودم. الان آموزش خودم را راه انداخته ام. خودم فیلم می بینم و کتاب می خوانم. علوم تربیتی می خوانم و برای من که به ژانر کودک علاقه دارم، خیلی ارزشمند است. تصمیم دارم برای کارشناسی ارشد از ایران بروم. می خواهم در جایی مثل لهستان دکترای فیلم سازی بگیرم. «مدرسه سینمایی لودز» لهستان از بهترین مدرسه های سینمایی دنیاست که اغلب کارگردانان پراوازه لهستان و دنیا آن جا سینما را آموخته اند.



# بابی تا با جان!

حبیب یوسف زاده

## سین های تازه

سلام بابا حبیب. پای سفره هفت سین امسال جای خالی است. خدا را شکر همه چیز ردیف است: سبزه، سنجید، سماق و خیلی چیزهای دیگر که با سین شروع می شوند؛ سنگ پا، سیم ظرف شویی، سشووار، سوهان، ساعت، سبذ و حتی سس گوجه فرنگی! فاطمه تصمیم گرفته امسال سین های سفره ما از همه بیشتر باشد. از دیشب مرتب به مغز کوچکش فشار می آورد و هی سین های تازه کشف می کند. نسترن هم بی کار نیست. اسم آبجی اش را گذاشته «سین ایستف کلمب». دو جفت ماهی قرمز بخت برگشته که خودت خریده بودی، انداخته توی یک تنگ کوچک و می خواهد از آن ها عکس بگیرد. اما ماهی ها بلد نیستند ژست بگیرند. تا می خواهد عکس بگیرد، جایشان را عوض می کنند و سوژه از دست می رود.

بچه ام همه نبوغ اش را به کار گرفته تا سال نو را با شادی و شوخی شروع کنیم. وقتی از عکاسی ناامید می شود، دماغش را می چسباند به تنگ ماهی ها و میو میو می کند. بعد هوا را بو می کشد و می گوید: «بهترین ماهی، ماهی پخته است!»

من بی چاره هرطور شده باید به این شیرین کاری های بی مزه اش بخندم. اگر با زبان خوش نخندم، برای خندانیدن من به راه های خشن تری متوسل می شود. حاضرم یک ساعت الکی بخندم، اما کف پایم را قلقلک ندهد.

راستش بچه ها از این که چند روز قبل از عید کنسارت بودند، حسابی سرخوش اند. توی کوچه مخصوص، پشت سر آقای لوکومونیوران بودن کم چیزی نیست. از این که ما را به پیشواز تعطیلات نوروزی بردی ممنونیم. خاطرات آن سفر تا حدی جای خالی ات را از یاد بچه ها برده. فاطمه هی می گوید: «باد ته بابا یه پشمک کنده خرید، این هوا! یهو باد زد پشمک چسبید به موهام، پیرزن شدم؟!»

نسترن هم از صفحه نمایش رایانه اش خیلی راضی است. با «فتوشاپ» یک عکس از بابا جوتش درست کرده، گذاشته روی دسک تاپش. توی عکس داری می خندی و مثل فیلم های هندی لم داده ای روی سقف قطار. پایین عکس هم نوشته: «بابی تا با جان!»

یک خبر خوب هم برایت دارم. گواهی نامه ام را دیروز گرفتم. می خواهم یک ماشین ارزان قیمت بخرم تا هم به کارها برسم، هم خودم سرویس مدرسه بچه ها باشم. شما هم وقتش رسیده به قولت وفا کنی. با کمی جیب تکانی می توانی غیبت را در خانه تکانی موجه کنی!





## وداع با آفتابه

اصرار بچه گوریل و نصیحت‌های کد خدا دل بابا گوریل را نرم می‌کند و تصمیم می‌گیرند قطار قدیمی را دوباره روبه‌راه کنند و... هر چه باشد شما برای من صفحه نمایش «ال‌سی‌دی» یا به قول فاطمه «دبلیو سی» خریدهای من هم دارم جبران می‌کنم. چون شنیده‌ام «شکر کردن، نعمت را زیاد می‌کند!» خلاصه سرتان را درد نیآورم، دارم برای سال بعد، روی پروژه «لپ‌تاپ» کار می‌کنم. مطمئنم تحمل شنیدنش را داری. دارم دعا می‌کنم پول خریدنش را هم داشته باشی. البته به قول خودت، تا سال بعد خدا کریم است. راستی اگر دیدی مامان زیادی قربان صدقه‌ات می‌رود، زیاد تعجب نکن. تمام وسایل و خرت و پرت‌هایی را که برای روز مبدا در انباری نگه داشته بودی، داد به سمساری. چراغ گردسوز، بخاری هیزمی، چرخ نخ ریسی و حتی آن اتوی ذغالی و آفتابه مسی که یادگار بابا بزرگ بود! من برای رساندن این خبرهای ناگوار امتیاز خوبی از مامان گرفته‌ام. قرار است ال‌گویی را عوض کند. بالاخره آن وسایل به یک دردی خوردند. سال خوبی را برایت آرزو می‌کنم بابای خوبی.

دهقان فداکار با آتش زدن یک پیراهن کلی معروف شد. اما شما که اهل و عیال را کنار سفره هفت‌سین تنها گذاشته‌اید تا آدم‌هایی را که سالی یک‌بار به دیدن هم می‌روند، به مقصد برسانید، گم‌نام مانده‌ای! بخشکی روزگار! چه می‌شد کمی از شانس ریز علی را به بابا حبیب من می‌دادی تا او هم در کتاب‌های درسی جایی برای خودش دست‌وپا کند؟! می‌خواهم به «انجمن کودکان دور از پدر بدون مرز» شکایت کنم! البته اول باید خودم این انجمن را تشکیل بدهم و بعد در آن جا علیه قطارهای «کودک ضایع کن» قطع نامه صادر کنم. راستی دیروز کارتون «لوکوموتیوران کوچک» را از سایت «[www.rasekhoon.net](http://www.rasekhoon.net)» دانلود کردم. سایت پدر و مادر داری است. کلی فیلم‌های خوب برای دانلود گذاشته. با تفسیر این کارتون سعی می‌کنم هر طور شده فاطمه به داشتن بابای «لوکوموتیورانش!» افتخار کند. چون در این کارتون، بلاتسبت، یک بچه گوریل بامزه دوست دارد راننده قطار شود، اما بابایش مخالف است! درست برعکس خانواده ما! تا این که

الان از آن به جای دکور استفاده می‌کنند. درست است که آپارتمان کوچکمان فعلاً مال این حرف‌ها نیست، اما خدا را چه دیدی، شاید روزی قسمتمان بشود خانه بزرگ‌تری بخریم. می‌دانم که این کار از تو برمی‌آید. دوست دارم همه هنرت را برای نجات یادگار اجدادی به کار بگیری. یادت باشد در این زمان حساس، سرنوشت لپ‌تاپ و اتوی ذغالی بابا به هم گره خورده است. می‌فهمی که! ممنون که به فکر آجی فاطمه و تبلیغات مثبت برای بابا هستی. از این که کارتون لوکوموتیوران کوچک را برایش دانلود کرده‌ای، دستت درد نکند. فقط مواظب باش بدآموزی نداشته باشد و اگر روزی گذرش به باغ وحش افتاد، نرود جلوی قفس گوریل‌ها و هی بگوید بابا جون! بابا جون!

راستش وقتی مسافرها با ساک‌ها و چمدان‌های گنده با عجله سوار واگن‌ها می‌شوند، به یاد شما می‌افتم و کمی حسرت می‌خورم. اما از طرف دیگر خوش‌حالم این همه آدم را به کسانی که دوستشان دارند، می‌رسانم. به نظرم توی این دنیا رساندن مهم‌تر و سخت‌تر از رسیدن است. امیدوارم با شنیدن این حرف مُخت هُنگ نکنند و متوجه منظورم شده باشی. با همه ضرر و زیانی که به میراث فرهنگی من زده‌اید، دوستان دارم.

## دکور ذغالی

سلام به توطئه‌گرهای عزیز! می‌بینم که انقلاب مصر و یمن و بحرین به شما هم سرایت کرده و حساسی بیدار شده‌اید و گرد و خاک کرده‌اید! بی‌انصاف‌ها من بعضی از آن وسایل را سی سال بود نگه داشته بودم. آن اتوی ذغالی و آفتابه مسی نشان‌دهنده سطح فرهنگ و بهداشت خاندان ما بود. مامان لیلا با این کار لگد به بخت خودش زده و زمان خرید ماشینش را به برنامه ایران ۱۴۰۰ موکول کرده است. نسترن جان، سعی کن مامان را راضی کنی اقل آن اتوی ذغالی را پس بگیرد. خیلی‌ها





# پرفی و دوستان

## آشنایی با گنجشک‌های ایران

محمد کرام‌الدینی

### خانواده گنجشک‌ها

گنجشک‌ها آشناترین پرندگانند، چون همه جا با ما زندگی می‌کنند. گنجشک‌ها اجتماعی، پر سروصدا و پر جنب و جوش‌اند. بعضی‌ها که پرنده‌ها را نمی‌شناسند، هر پرنده گنجشک مانند کوچک را گنجشک می‌دانند. اما خانواده گنجشک‌ها در گروه بسیار بزرگی از پرندگان که «گنجشک‌سانان» نامیده می‌شوند، جای دارند. چکاوک، چلچله، دم‌جنبانک، توکا، چرخ‌ریسک، سهره، سار، کلاغ و گنجشک از گروه «گنجشک‌سانان» هستند. در ایران ۱۱ نوع گنجشک از خانواده گنجشک‌ها وجود دارد.

- گنجشک خانگی
- گنجشک تاغی
- گنجشک سینه سیاه
- گنجشک بلوچی
- گنجشک رودخانه‌ای
- گنجشک کویری
- گنجشک درختی
- گنجشک گلوزرد
- گنجشک کوهی
- گنجشک خاکی
- گنجشک برفی



گلو زرد



گنجشک برفی



گنجشک کویری



گنجشک سینه سیاه



گنجشک خانگی



گنجشک بلوچی

### آفت‌های کوچک

گنجشک‌ها گرچه پرندگانی کوچک، زیبا و کم‌اهمیت به نظر می‌رسند، اما اگر تعداد آن‌ها زیاد شود؛ خسارت‌های زیاد و قابل توجهی به باغ‌ها و کشتزارها می‌رسانند.

### هر منطقه یک نوع گنجشک

گنجشک خانگی در همه مناطق کشور زندگی می‌کند. اما بعضی گنجشک‌های دیگر در مناطق خاصی از کشور یافت می‌شوند؛ مثلاً:

- گنجشک سینه سیاه در شمال و غرب کشور زندگی می‌کند.
- گنجشک درختی در شمال و شرق کشور یافت می‌شود.
- گنجشک بلوچی در جنوب شرقی کشور، یعنی بلوچستان فراوان است.
- گنجشک کوهی در جنوب ایران فراوان است.
- گنجشک گلوزرد در نخلستان‌های جنوب ایران زندگی می‌کند.
- گنجشک برفی در شمال غربی ایران وجود دارد.

### آشیانه

گنجشک معمولی یا گنجشک خانگی در شکاف‌های درختان، دیوارها، روی پیچک‌ها، لابه‌لای درختان یا در سقف خانه‌ها در مناطق مسکونی، کشتزارها یا باغ‌ها آشیانه می‌سازد.

### تک همسری

گنجشک خانگی تک همسر است. یعنی در فصل زادآوری هر نر فقط با یک ماده جفت می‌شود. هر دو گنجشک نر و ماده روی تخم‌ها می‌خوابند و پس از خروج جوجه‌ها از تخم، از آن‌ها مواظبت می‌کنند. گنجشک‌های نر و ماده از نظر ظاهر هم با یکدیگر فرق ندارند.

### گنجشک در فرهنگ ما

گنجشک آشناترین پرنده است و به علت کوچکی، هر چیز کوچک را به گنجشک تشبیه می‌کنند. مثلاً می‌گویند گنجشک چیست که آبگوشتش چه باشد! یا گنجشک روزی، یعنی کسی که کم می‌خورد.



گنجشک درختی



گنجشک رودخانه‌ای



گنجشک کوهی



گنجشک ناخی



گنجشک خاکی



# تاکسی دیواری

## آشنایی با رشته نصب و تعمیر آسانسور

تهمینه حدادی / عکاس: رضا بهرامی

آدم‌هایی هستند که شبیه ما زندگی نمی‌کنند. آن‌ها نه پول زیادی دارند، نه خانواده‌ای متفاوت، نه امکانات بسیار. با این حال زندگی آن‌ها با زندگی ما متفاوت است. نه صبح‌ها و شب‌های آن‌ها شبیه ماست، نه تصمیماتشان و نه هدف‌های بلند و والایی که داشته و دارند. آن‌ها ممکن است در اتوبوس کنار دست ما نشسته باشند، بی آن‌که ما بدانیم آن‌ها در عین شباهت به ما، آدم‌های متفاوتی هستند؛ بسیار متفاوت. متفاوت‌های این شماره: نصراله شفاعتی، امیرحسین باقری، حسین مرادی

### خانه‌شما، آن‌ها، ایشان

پیش از هر چیز:

در تهران خانه‌ای هست که شبیه دیگر خانه‌ها نیست. این خانه پدری دارد که شبیه دیگر پدرها نیست. این پدر فرزندان دارد که شبیه دیگر فرزندان نیستند. این فرزندان در خانه‌شان درهایی دارند که شبیه دیگر درها نیست. این درها، درهای آسانسورند. پدر خانه تمام درهای چوبی خانه را کنده و به جای آن‌ها در آسانسور گذاشته است. این خانه وجود دارد، باور کنید. وسط آن هم یک آسانسور چرخشی هست که وقتی سوارش می‌شوی، می‌چرخد و می‌چرخد تا می‌رسد به طبقه بعد. پدر این خانه خودش این آسانسور را اختراع کرد. و بابتش جایزه جهانی هم گرفته.

● باور این که رشته‌ای توی هنرستان هست به اسم «تعمیر و نصب آسانسور» و دانشگاهی هم برای همین رشته به وجود آمده، سخت است، چه برسد به این که بشنویم اولین دانشگاه این رشته در انگلستان بوده است و دومی‌اش در ایران. تازه قضیه وقتی جالب می‌شود که بدانیم مؤسس دانشگاه ایرانی، اولین فارغ‌التحصیل آسیایی این رشته در دانشگاه انگلستان است و این رشته را تا دکترا ادامه داده. اما قضیه به همین جا ختم نمی‌شود. ما کلی بچه هنرستانی داریم که در این رشته تحصیل می‌کنند. نصراله، امیرحسین و حسین از جمله آن‌ها هستند.

آن‌ها هم مثل تمام ما درس‌های عمومی و تخصصی دارند. سه روز در هفته می‌روند مدرسه و سه روز می‌آیند به کارگاهی که خانه عجیب و غریبی است برای آن‌ها.

آمدن به این خانه چندان هم ساده نیست. این رشته و خانه قوانینی دارد: صبح‌ها باید از ساعت ۶:۳۰ تا ۷:۳۰ یک ساعت فوتبال بازی کنی. اگر از زیر فوتبال در بروی، به عنوان جریمه باید تا ۵ بعدازظهر آن روز در کارگاه بمانی.

دلیل این اتفاق هم خیلی منطقی است: «رشته ما به قدرت بدنی احتیاج دارد. اگر صبح‌ها ورزش نکنیم، توان جابه‌جایی قطعات آسانسور را نداریم.» ● نصراله این طوری وارد رشته «نصب و تعمیر آسانسور» شده است:

«پدرم یک شرکت آسانسوری دارد. اول می‌خواستیم بروم رشته برق. اما بعد که فهمیدم این رشته هم در هنرستان هست، ترجیح دادم بیایم این‌جا؛ چون هم پیش‌زمینه داشتم، هم می‌دانستم درآمد این شغل خوب است، حتی اگر نروی دانشگاه.»

اما امیرحسین اتفاقی این رشته را انتخاب کرده است. «وقتی رفتم هنرستان برای ثبت‌نام، سه رشته بیشتر نمانده بود: تأسیسات، نقشه‌کشی و آسانسور. من هم آخری را انتخاب کردم، چون هیچانش بیشتر است.» و حسین این‌طور می‌گوید: «در محله ما چند نفر این رشته را خوانده‌اند. من دیدم که آن‌ها راضی‌اند.



● **ببخشید؟** تابلو فرمان شبیه جعبه برق است. بالای کابین آسانسور نصب می‌شود.

● **آن وقت بالا کشیدن موتور یعنی چه؟** موتور آسانسور هم بالای آسانسور نصب می‌شود. تنظیم فاصله آن همیشه از طبقه آخر ساختمان انجام می‌شود و موتور هم که وزن زیادی دارد.

● **آسانسور با بقیه ماشین‌ها فرق دارد؟** البته.

● **چه فرقی؟**

هر ماشینی در کارخانه سرهم و وارد بازار می‌شود، اما آسانسور در موقع نصب سرهم می‌شود.

● **و حالا شما قرار است با این آسانسور به کجاها برسید؟**

حسین: تأسیس شرکت.

نصراله: من نمی‌خواهم در این رشته درجا بزنم. باید به همه کارخانه‌ها سر بزنم و هر سال اطلاعاتم را به‌روز کنم.

امیرحسین: ...

تا به حال کسی از شما فکر کرده یک آسانسور اختراع کند؟

حسین: من یک بار طرح دادم، اما گفتند قبلاً اختراع شده.

● **نصاب‌های آسانسور لباس‌های بخصوصی ندارند.**

وسایله‌های کارشان هم همان آچار و پیچ‌گوشتی است. تنها بدی کارشان این

است که جان مردم دست آن‌هاست!

نه، دیگر آن زمان‌ها گذشته. اگر کسی توی آسانسور گیر کند، اصلاً اکسیژن کم نمی‌آورد. آسانسورها هم وقتی توقف می‌کنند، می‌توان آن‌ها را یک طبقه جابه‌جا کرد.

● **با این حال، اگر یک قطعه اشتباه نصب شود...** نه، احتمال آن هم کم است.

● **ولی کلار رشته‌تان عجیب غریب است.**

برای خیلی‌ها این‌طوری است. تازه می‌گویند کار مهمی انجام نمی‌دهید. ولی خُب فکر کنید، اگر ما نبودیم که مردم می‌مردند از چهار طبقه بالا بروند!

**پیش از پایان:**

یک خانه هست که درهایش، درهای آسانسورند و کارکنانش بزرگ و کوچک. نصف آن‌ها بچه‌های هنرستانی‌اند... می‌آیند کار یاس می‌گیرند، قطعه می‌سازند، آن‌ها را سرهم می‌کنند و بعد می‌روند خانه... فردا صبح می‌آیند، در خانه را باز می‌کنند و دوباره کار می‌کنند خانه‌شان شبیه دیگر خانه‌ها نیست. هیچ خانه‌ای شبیه دیگر خانه‌ها نیست. نگاه کنید... هیچ خانه‌ای شبیه هیچ خانه دیگری نیست... نگاه کنید.

تازه خودم هم کارهای فنی را دوست داشتم. پس وارد این رشته شدم و حتی روزهایی هم که کارگاه نداریم، بعد از مدرسه می‌آیم این‌جا.

● **این سه نفر همگی لباس فرم کارگاه را پوشیده‌اند.** صبح‌ها یک ساعت و نیم درس نظری می‌خوانند و بعد کار عملی را شروع می‌کنند. هر ۳ نفر هم قرار است بروند دانشگاه. با این‌که نصاب‌های اول کشور آمده‌اند دنبال حسین که بیا استخدام کنیم، یا حتی نصراله و امیرحسین می‌توانند با دیپلم هم جذب کار شوند، همگی می‌خواهند مدرک مهندسی بگیرند. آن‌ها حسابی در کارشان خبره‌اند. کارآموزی هم رفته‌اند. می‌رفتند سر ساختمان‌هایی که موقع نصب آسانسورشان بوده و در آن‌جا کار کرده‌اند.

می‌گویم: رشته شما چه سختی‌هایی دارد؟ می‌گویند: این‌که باید موهبت را با ماشین نمره چهار بزنی!

می‌گویم: جدی باشید!

می‌گویند: جدی هستیم!

می‌گویم: حداقل یک ویژگی که حتماً باید داشته باشید؟

می‌گویند: بله، نباید از ارتفاع

بترسیم.

می‌گویم: خُب، پس این

طوری همه سرشان را

بیندازند پایین و به این

رشته بیایند!

می‌گویند: نه... خُب

یعنی آدم اول باید عاشق رشته‌اش باشد؛ عاشق.

● **این سه نفر عاشق‌اند؛ عاشق پدر این خانه.** پدر این خانه نامش مهندس میرعبداله یانی است. خودش سال ۱۳۵۳ یک شرکت آسانسورسازی راه انداخت و پسرش را هم فرستاد به انگلستان تا در این رشته درس بخواند. بعد پدر و پسر از خودشان پرسیده‌اند: «چرا در ایران آموزش این رشته آکادمیک نباشد؟»

پس پدر هنرستانی‌ها را تعلیم می‌دهد و پسر دانشجویان را.

نصراله، حسین و امیرحسین می‌گویند: «می‌دانید، وقتی کسی وارد این رشته می‌شود، باید پشتوانه‌ای داشته باشد. آقای مهندس در این مدت با ما زندگی کرده است. فقط به ما کار یاد نداده؛ اخلاق و زندگی هم یاد داده. او کلاً آدم متفاوتی است؛ او متفاوت‌ترین آدم دنیاست.

● **سخت‌ترین کاری که در این رشته تجربه کرده‌اید، چه بوده؟**

امیرحسین و نصراله: تابلو فرمان.

حسین: بالا کشیدن موتور.





# پایله‌های خالی

## قالب در شعر

محمد کاظم مزینانی

قالب شعر  
بستگی دارد به جنس حرف‌های تو  
باید جوری از کار دربیاید  
که انگار آن را آفریده‌اند فقط برای تو

برخی از ساختمان‌ها آپارتمانی‌اند  
و بعضی ویلایی  
بعضی شعرها هم کلاسیک هستند  
و برخی نیمایی

مهم نیست که ساختمان بیرونی  
شعر  
چه شکل و رنگی داشته‌باشد  
مهم این است که مثل قطعه‌ای  
موسیقی  
هماهنگی داشته‌باشد

اگر از شکل و قالب خسته شده‌ای  
برو به سمت شعر آزاد  
اما ناراحت و افسرده نشو  
اگر هیچ اتفاقی نیفتاد

قالب چیست؟  
فقط یک وسیله  
شاعر در قالب نمی‌گنجد  
همان‌طور که پروانه در پایله

قالب  
ظرفی نیست که بخواهیم با آن  
پذیرایی کنیم از مهمان

قالب مثل پایله است  
و شعر، پروانه  
مهم این است که کرم تو پرواز  
می‌کند یا نه

تو هر شکل و قالبی داشته‌باشی  
شعر هم به همان شکل درمی‌آید  
شعر اصیل  
گویی قالب و شکل خودش را هم  
می‌زاید

## نمونه‌ای از یگانگی و هماهنگی قالب و مضمون

فتاده تخته سنگ آن سوی تر،  
انگار کوهی بود  
و ما این سو نشسته، خسته انبوهی  
زن و مرد و جوان و پیر  
همه با یکدگر پیوسته، لیک از پای  
و با زنجیر...  
و رفتیم و خزان رفتیم تا جایی که تخته  
سنگ آن جا بود  
یکی از ما که زنجیرش رهاتر بود بالا رفت،  
آن که خواند:  
«کسی راز مرا داند  
که از این رو به آن رویم بگرداند!»  
و ما با لذت این راز غبارآلود را مثل دعایی،  
زیر لب  
تکرار می کردیم  
و شب، شط جلیلی بود، پر مهتاب  
هلا، یک...دو...سه...دیگر بار  
هلا، یک...دو...سه...دیگر بار  
هلا، یک، دو، سه، زین سان بارها، بسیار  
عرق ریزان، عزا، دشنام، گاهی گریه هم  
کردیم  
چه سنگین بود، اما سخت شیرین بود  
پیروزی...  
یکی از ما که زنجیرش سبک تر بود  
به جهد ما درودی گفت و بالا رفت  
خط پوشیده را از خاک و گل بسترد و با خود  
خواند  
و ما بی تاب  
لبش را با زبان تر کرد، ما نیز آن چنان کردیم  
و ساکت ماند  
نگاهی کرد سوی ما و ساکت ماند...  
چه خواندی هان؟  
مکید آب دهانش را و گفت آرام:  
نوشته بود  
همان  
«کسی راز مرا داند  
که از این رو به آن رویم بگرداند»  
نشستیم و به مهتاب و شب روشن نگه کردیم  
و شب، شط علیلی بود.  
مهدی اخوان ثالث





# میوه خندان

ملیکاقلیچ‌پور



## خاستگاه اولیه

رویشگاه طبیعی پسته در جهان، منطقه‌ای وسیع در قلمرو ایران بوده است که در گذشته «پارت» نامیده می‌شد و اکنون کشورهایی چون ازبکستان، تاجیکستان، افغانستان، ترکمنستان و بخش باقی‌مانده آن در ایران، یعنی خراسان را دربرمی‌گیرد.

## گویش خراسانی

کلمه پسته یک واژه ایرانی بسیار کهن است که منشأ آن به سرزمین مبدأ و گهواره اولین درختان پسته جهان مربوط می‌شود. بنابراین، کلمه پسته از گویش مردمان مستقر در منطقه پسته‌خیز خراسان اخذ شده است. نام لاتین آن «Pistachio» نیز از نام فارسی پسته گرفته شده است.

## از ایران به تمام جهان

جنگل‌های وحشی و خودروی پسته در منطقه شمال شرقی ایران، پیشینه‌ای باستانی دارند. تصور می‌شود درخت پسته حدود سه تا چهار هزار سال قبل در ایران اهلی شده و مورد کشت و کار قرار

گرفته است. سپس از ایران به سایر نقاط جهان به‌خصوص کشورهای اطراف دریای مدیترانه منتقل شده است.

## کهن‌ترین اثر از پسته

قدیمی‌ترین اثری که از درخت پسته در جهان به‌دست آمده، قطعه چوب نیم‌سوخته‌ای است مربوط به «عصر حجر» که در اطراف شهرستان فسا (استان شیراز) پیدا شده است و هم اکنون در موزه پارس نگهداری می‌شود.

## معدن پسته جهان

در حال حاضر استان کرمان و منطقه رفسنجان به عنوان مهم‌ترین منطقه پسته‌کاری ایران و جهان محسوب می‌شود و دامغان و سایر شهرها در رده‌های بعدی هستند.

## پارسیان پسته‌خوار

ایرانیان از گذشته‌های دور خواص بی‌نظیر پسته را به فراست دریافته‌اند. پارت‌ها مردانی وصف شده‌اند که از کودکی پسته را به عنوان خوراکی نیروبخش، مقوی و کم حجم همواره به همراه داشته‌اند.

## حیره جنگی کارساز

به روایت فردوسی، در حمله «مغولان»، دژنشینان ایرانی توانستند در قلعه معروف «کالیون» خراسان مدت طولانی تنها با خوردن گوشت خشک و پسته‌های انبار شده در

محاصره مغولان مقاومت کنند.

## غنی از آهن

مقدار فراوان آهن موجود در مغز پسته و توانایی بدن برای جذب بالای آن، باعث شده است که پسته به ماده‌ای مؤثر برای درمان کم‌خونی فقر آهن معرفی شود. پسته حاوی انواع مواد معدنی و ویتامین‌هاست. اسیدهای چرب امگا ۳ موجود در پسته باعث کاهش خطر بروز حمله‌های قلبی می‌شوند و به همراه اسیدهای چرب امگا ۶، سیستم ایمنی بدن را تقویت می‌کنند. پسته با جذب مواد قندی باعث کاهش قند خون و کنترل بیماری دیابت نیز می‌شود.

## چرب و گرم

چربی زیاد موجود در مغز پسته ممکن است معده را سنگین کند. لذا کسانی که معده ضعیف دارند، نباید در مصرف آن زیاده‌روی کنند. همچنین، به دلیل طبیعت گرم و خشک پسته، خوردن زیاد آن باعث بروز کهیر و جوش می‌شود. برای رفع گرمی پسته، باید آن را به همراه





### صنعت پسته

ضعف صنعت فرآوری و بسته‌بندی پسته سبب شده است، علی‌رغم کیفیت خوب پسته ایرانی، صادرات آن با مشکل مواجه شود. برای توسعه بازار پسته ایران، باید به نوعی فرآوری به نام «خندان‌سازی» و بسته‌بندی مناسب و بهداشتی این محصول راهبردی توجه شود.

### خرید مرغوب

هنگام خرید پسته تازه باید دقت شود که رنگ پوسته خارجی آن‌ها سیاه نباشد، زیرا سیاهی به تدریج به داخل مغز پسته نفوذ می‌کند. برای جلوگیری از آلودگی قارچی، پسته تازه را در بسته‌بندی مناسب و در فریزر نگهداری کنید.

### ارقام پسته

مهم‌ترین ارقام پسته در ایران عبارتند از: اکبری، کله‌قوچی، احمدآقایی، اوحدی، بادامی زرد، ممتاز خنجری دامغان، شاهپسند سفید، نوق، قزوینی و غیره.

### پسته در میان اقوام

پسته در میان تنقلاط و خصوصاً در آجیل «شب یلدا» جایگاه ویژه‌ای دارد. در شهرستان «خنج» واقع در استان فارس نیز رسم است که مادر داماد قبل از عروسی نوعی پسته کوهی به نام «خور» را آماده می‌کند که در پایان جشن عروسی آن را به میهمان‌ها می‌دهد. مربای پوست پسته نیز بسیار خوش‌مزه و آشنای سفره صبحانه اغلب شهرهاست. پسته تازه، آرام‌بخش و تسکین‌دهنده معده است.

### پسته خوش طعم

با توجه به آفات پسته و رطوبت موجود در آن، یکی از بهترین روش‌های افزایش ماندگاری پسته استفاده از روش بسته‌بندی در پاکت‌های چند لایه نفوذناپذیر و تزریق گاز ازت در داخل بسته است. در این روش، با توجه به کاربرد لایه‌ای از پلی‌آمید، نفوذناپذیری خوبی در مقابل تبادل گازی و رطوبتی مغز پسته ایجاد شده است. استفاده از روش فوق هم‌چنین باعث حفظ طعم و کیفیت پسته می‌شود.

### محصول جانبی

از مهم‌ترین محصولات جانبی پسته، روغن این محصول است که به عنوان چاشنی و طعم‌دهنده در طبخ غذا از آن استفاده می‌شود. محصول دیگر، کره پسته است؛ مخلوطی از مغز پسته کوبیده با شکر و هل یا وانیل.

### صادراتی و قیمتی

امروزه پسته پس از فرش، یکی از مهم‌ترین اقلام صادرات غیرنفتی ایران را تشکیل می‌دهد. در حال حاضر ۵۵ درصد تولید و ۶۰ درصد صادرات پسته جهان در اختیار ایران است. پیشینه صادرات پسته ایران به حدود دوهزار سال پیش و به دوره هخامنشیان بازمی‌گردد.

### آفت سمی

یکی از آفت‌های پسته نوعی کپک است که سم خطرناک و سرطان‌زایی به نام «آفلاتوکسین» تولید می‌کند. در برخی شرایط، قبل از رسیدن پسته، پوست نرم روی آن همراه با پوست سخت باز می‌شود. این نوع پسته‌ها را زودخندان می‌نامند و شکاف حاصل محل مناسبی برای رشد این کپک است؛ کپکی که تهدیدکننده صادرات پسته محسوب می‌شود.

### رقیبان جدید

کشورهایی هم‌چون ترکیه و آمریکا که روزی از مشترکات پسته ایران بودند، اکنون به رقیبانی سرسخت در تولید و صادرات این محصول تبدیل شده‌اند.





# میوه‌های افتادگی

## پیامبر (ص) و فروتنی

### پیامبر فرمودند

- برترین مردم در بندگی [خدا]، کسی است که در عین بزرگی، فروتنی کند. خوشا به حال کسی که برای خداوند متعال فروتنی کند.
- پیامبر خدا پرسیدند: «چرا شیرینی نیایش را در شما نمی‌بینم؟»  
عرض شد: «شیرینی عبادت چیست؟»  
فرمودند: «فروتنی.»
- هر کس برای خداوند فروتنی کند، خداوند او را بالا می‌برد.
- فروتنی، بر رفعت و بزرگی صاحبش می‌افزاید.
- از انشانه‌های [فروتنی] آن است که انسان خرسند باشد که اگر لازم شد [پایین] مجلس بنشیند و به هر کس می‌رسد، سلام کند.

### پیامبر این‌گونه بود

- چیزی را که از بازار می‌خرید، خود به خانه می‌آورد.
- روزی برای شست‌وشوی خود بر سر چاهی رفت. حذیفه لباس او را نگه داشت و او را از چشم مردم پوشاند تا شست‌وشویش به پایان رسید. سپس حذیفه مشغول شست‌وشو شد. پیامبر، لباس او را نگه داشت و او را از چشم مردم پوشاند. حذیفه نپذیرفت و گفت: «پدر و مادرم به فدایت! ای فرستاده خدا! این کار را نکن.»  
حضرت از پس دادن لباس او خودداری کرد و فرمود: «از دو نفر که با یکدیگر هم‌نشین شده‌اند، کسی که با دوستش مهربان‌تر است، نزد پروردگار محبوب‌تر است.»
- هرگاه با مردم می‌نشست، در موضوع صحبتشان مشارکت می‌کرد. اگر درباره جهان واپسین یا این جهان سخن می‌گفتند، با آنان هم‌سخن می‌شد. اگر درباره غذا یا نوشیدنی حرف می‌زدند، با فروتنی و صحبت در صحبتشان شرکت می‌کرد.
- تنها در مسجد نشسته بود. مردی وارد مسجد شد. حضرت به خاطر او، خود را جابه‌جا کرد و فرمود: «حق مسلمان بر مسلمان آن است که چون خواست بنشیند، دوستش برایش جا باز کند.»

## حکایت

### اشک شوق

مرد با موهای ژولیده و پیراهن خاک آلود، سوار بر اسب سرخش از راه رسید. سال‌ها زندگی در بیابان، چین و چروک را بر صورت پهنش نشانده بود. پوست عرق کرده اسب، زیر آفتاب می‌درخشید و عرق از دو گوشش پایین می‌ریخت. او برای دیدن پیامبر خدا به مدینه آمده بود. می‌دانست که خانه پیامبر در کنار مسجد است. از میان کوچه‌ها گذشت و خود را به مسجد رساند. اسب را به تنه درخت خرمایی بست و وارد مسجد شد. نگاه یاران پیامبر به او دوخته شد. دیوارهای گلی مسجد با سقفی از چوب‌های کلفت نخل و برگ‌های خشکیده، پوشیده شده بود. مرد با دیدن پیامبر و یارانش، در گوشه‌ای از مسجد نشست. سخنان پیامبر تمام شد. مرد به آرامی نزدیک پیامبر شد. با دیدن چهره نورانی و گیرایش، قلبش به تندی تپید. لبخند شیرینی بر لبان پیامبر نشست. مرد خواست چیزی بگوید، اما زبانش نچرخید. من کنان و با صدایی که لرزش در آن پیدا بود، گفت: «... ای ... ای رسول خدا...»

پیامبر دستانش را گشود و دو بازوی پهن و نیرومند مرد را در دستانش گرفت و گفت: «آرام و راحت باش! من از مستکبران نیستم...»

بعد تبسم کنان گفت: «من فرزند زنی هستم که با دست خود از پستان گوسفند شیر می‌دوشید. من مثل برادرت هستم.»

اشک شوق در چشمان مرد جوشید و به گرمی پیامبر را در آغوش کشید.

### نیایش‌های پیامبر



بار الها!  
نوری در دلم روشن کن  
نوری در شنوایی‌ام  
نوری در دیده‌ام  
نوری در اندیشه و احساسم  
نوری در پوستم و گوشتم، خونم و استخوانم  
نوری در فرا رویم  
نوری در پسا پشتم  
در کرانه راستم، در کرانه چپم  
بالای سرم و زیر پایم.  
بار الها!  
نوری بر من بیفز  
نوری بر من ببخش  
و نوری برای من بگذار...

منابع:

۱. سعیدی، سید غلامرضا، داستان‌هایی از زندگی پیغمبر ما، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. سعیدی، حسین، هم‌نام گل‌های بهاری، نشر نسیم اندیشه.
۳. نیایش‌های پیامبر، گزینش دکتر محمود مهدوی دامغانی، ترجمه کمال‌الدین غراب، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد.



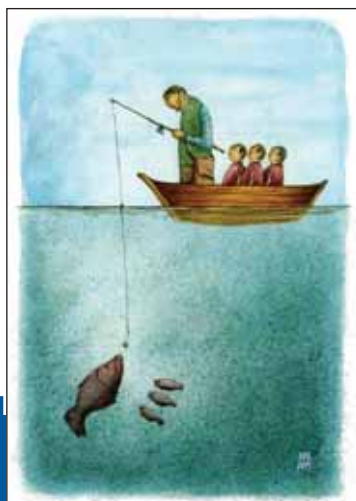
## آشنایی با آثار مجید امینی امشی به رنگ آسمان

حسن بنفشه

**مجید امینی امشی** اهل رشت است. این جوان علی‌رغم سن و سال کمش، آثارش از پختگی برخوردارند و این موضوع نشان می‌دهد که او هنرمندی است دائماً در حال تغییر و پیشرفت. امینی سال آخر کارشناسی گرافیک دانشگاه گیلان را پشت‌سر می‌گذارد. از ۱۵ سالگی کارش را شروع کرده است. کشیدن کاریکاتور از روی هر کاریکاتوری که در روزنامه یا مجله‌ای می‌دید، نخستین گام‌های او بود. او با ذوق و شوق زیاد برای روزنامه‌های دیواری مدرسه طراحی می‌کرد. مجید در مدرسه عضو گروه تئاتر بود و ورزش‌های رزمی و فوتبال را هم تجربه می‌کرد. اما به قول خودش دید که بهتر است در وادی ورزش فقط تفننی کار کند. یک‌روز که از میدان رشت در حال گذر بود، چشمش به مجله‌ای افتاد که روی جلد آن تمام‌قد کاریکاتور بود. وقتی آن را خرید و ورق زد، دید فضای حرفه‌ای و جدی «مجله کیهان کاریکاتور» دقیقاً با روحیات جدی خودش نزدیک است. این هنرمند جوان اثری را با موضوع «سرقت» برای ششمین دوسالانه بین‌المللی کاریکاتور تهران فرستاد که داوران ایرانی و خارجی بلافاصله اثر را انتخاب و برای نمایشگاه و چاپ در کاتالوگ دوسالانه معرفی کردند. خودش می‌گوید: «وقتی دعوت‌نامه‌ای از دوسالانه معتبر و جهانی تهران دریافت کردم که در آن آمده بود، کارم روی دیوار «موزه هنرهای معاصر» تهران به نمایش درآمده است، به سرعت خودم را به تهران رساندم. خودم را به اثرم رساندم. همان‌جا کنار اثرم ایستادم و چون کسی مرا نمی‌شناخت، ساعت‌ها به حرف‌های بازدیدکنندگانی گوش دادم که اثرم را تشویق می‌کردند یا مورد کنکاش و نقد و بررسی قرار می‌دادند. با همه وجودم می‌دیدم و می‌شنیدم و برایم به اندازه یک کلاس آموزشی تمام عیار پربار بود.» مجید امینی امشی امروزه از جوانان هنرمندی است که توانسته افتخارات داخلی و بین‌المللی زیادی را به آلبوم شخصی و نیز کشورش اضافه کند. او با تمرین و ممارست و تحمل شرایط دشوار، خصوصاً در شهرستان، به هنرمندی تبدیل شد که اکنون وقتی در جشنواره‌ای شرکت می‌کند، اعتبار خاصی به آن جشنواره می‌بخشد و رقیب سرسختی برای دیگر شرکت‌کنندگان محسوب می‌شود. امینی اهل تفکر زیاد است و برایش اهمیت دارد که اثرش حتماً حامل پیام و رسالت خاص یک هنرمند باشد. کارهای رنگی‌اش الهام‌گرفته از آسمان و پشت‌بام‌ها و محیط اطرافش است. جالب این‌که او در انتقاد هم روحیه خاص خودش را دارد. هنگامی که می‌خواهد حرف دلش را بزند، بسیار مؤدبانه رفتار می‌کند نه با پرخاشگری و تندی. تعدادی از آثار او را ببینید. قضاوت با شما.



مجید امینی امشی



آموزش شکار





دلخوشی



مصرف بهینه و ذخیره آب



حس نوع دوستی و تعهد



نور امید



آن روی زندگی



احترام به حق تقدم



جنگ بی پایان



امید و ناامیدی



## قصیدک‌های جوانان

«دفتر کاهی» متعلق به خود خود شماست. از این به بعد بهترین نوشته‌های دانش‌آموزان دبیرستانی سراسر کشور را در این بخش چاپ خواهیم کرد. شما هم می‌توانید نوشته‌هایتان را در قالب‌های متنوع شعر، داستان، طنز، گفت‌وگو، گزارش، نثر ادبی و... به نشانی رشد جوان برایمان بفرستید.

زیر نظر سید عباس تربین

## نیلوفر شهسواریان / تهران

## خوشرو

عید که می‌شود، خوش‌روتری  
برای عیدی‌ها  
برای میز خوراکی‌ها  
حتی پسته هم  
از خوش‌روی‌ات  
نمی‌تواند خندان نباشد!

## فاطمه عبدالجباری / تهران

## شعر فردا

دلم می‌خواهد امروز  
شوم همسایه باد  
و شاید مثل دیروز  
گلی خوش‌رنگ و دلشاد  
و شاید مثل دیشب  
سوار گاهواره  
دلم می‌خواهد امروز  
شوم هم‌رنگ دریا  
رها و شاد و سرخوش  
بخوانم شعر فردا  
دلم می‌خواهد امشب  
شوم مثل ستاره

## خط به خط

سپهر آرزوهایم خداوند را با من آشتی می‌دهد. این جا آسمان معجزه‌های کوچک است، گر به سوی عشق می‌روی به این آسمان سری بزن.  
«این دگر من نیستم، من نیستم  
حیف از آن عمری که با من زیستم»

فقط می‌توانم بگویم احساس پرنده‌ای را دارم که آزاد و رها در آسمان آبی بی‌انتهای پرواز می‌کند. شاید واژه عشق را ساخته‌اند تا احساسی چنین عمیق و هزارسو را بیان کند و این تنها نیایشی است که می‌توانم با عشق بکنم:

آسمان من تکه یخ‌دهای از غم تنهایی است؛ باشکوه است، عزیز است، زیباست. آسمان من همه‌اش آبی نیست. آبی زندگی من همه‌اش آسمانی نیست. از عظمت آسمانم همه آن‌بس که به هنگام غروب، به دل‌انگیزترین نغمه وداع می‌کند و مغرور است. آسمانم پژواکی از درون احساسات من است. این آسمان، عشق و غرورش مملو از شگفتی و لبریز از خداست. نیلی بی‌کران آرزوهای بزرگ مرا به درستی می‌فهمد. آن‌ها را به اوج می‌رساند. جایی که هیچ عقابی به آن بال ننهاده است. آری من آمده‌ام به جست‌وجوی آخرین ستاره شب؛ ستاره‌ای که در

«ای مرغ عشق! مرا با خود ببر به دیاری که همچو باد آزاد و شاد پای به هرجا توان نهاد.»

#### دوست خوبم، شهرزاد یزدی پور/ تهران

قبل از هر چیز باید به بی نام بودن نوشته‌ات اشاره کنم. هر پدر و مادری نامی برای بچه‌اش انتخاب می‌کند و خوب است که تو هم برای نوشته‌ات اسم بگذاری تا هم بتوان آن را صدا زد و هم نماینده خوبی برای حرف‌ها و حس‌های تو در شعر باشد. نوشته بی نامت ساده و صمیمی شروع می‌شود، اما در ادامه، استفاده از کلمه‌هایی که خیلی از مردم فکر می‌کنند متن را شاعرانه و ادبی می‌کند، موجب شده است که حرف‌های صمیمیت‌شان را از دست بدهند: کلمه‌هایی مثل پژواک، نهاده، سپهر، مملو و... البته مشکل از این کلمه‌ها نیست، چون این کلمه‌ها هم در صورت استفاده در جای مناسب، می‌توانند کارکرد خودشان را داشته باشند. مشکل این جاست که تو در این نوشته و برای بیان این حرف‌ها، نیازی به چنین کلمه‌هایی نداشته‌ای؛ آن هم کلمه‌هایی که با فضای نوشته‌ات جور در نمی‌آیند. به همین دلیل شکل تصنعی پیدا کرده‌اند. بخش‌هایی از نوشته‌ات که با حرف‌های سیاه مشخص شده‌اند، وزن عروضی دارند و به همین دلیل مخاطب به هنگام خواندن ممکن است تصور کند که با یک متن موزون روبه‌روست؛ حسی که در یکی دو جمله بعد از بین می‌رود. درباره این سطرها دو چیز می‌توان گفت: یک این که یکدستی نوشته‌ات را برهم زده‌اند، و دیگر این که نشان می‌دهد تو توانایی سرودن شعر موزون را داری و خوب است که استعداد خودت را در این زمینه محک بزنی. در پایان باید به سطرهای داخل گیومه اشاره کنم که نشان می‌دهد تو در قرض گرفتن سطرهایی از دیگران امانت‌دار بوده‌ای. البته خیلی خوب بود که در پایان نوشته‌ات به نویسندگان و شاعران این بخش‌ها و منبعی که از آن استفاده کرده‌ای نیز اشاره می‌کردی. موفق باشی!

بی صدا

جسد بی جان

به دستم چسبید!

سرمای فلز قلبش

به رگ‌هایم ریخت.

دست‌هایش اما  
دور دستم گرد شد.  
عقر به‌ها در اعتصاب  
تیک تیکش خفه شد!

#### دوست خوبم، فاطمه حسن زاده/ تهران

خیلی خوب است که در شعر، اسمی از «ساعت» نبرده‌ای؛ چون در شعر نشانه‌های کافی از آن هست و مخاطب خودش می‌تواند با اشاره‌های موجود به چیزی که تو درباره‌اش صحبت می‌کنی، برسد: از فلز گرفته تا دست‌هایی که گرد می‌شود و بالاخره در انتهای شعر عقر به‌ها و تیک تیک. «جسد بی جان» به دستم چسبید. نمی‌دانم چرا وقتی این جمله را می‌خوانم، احساس می‌کنم یک جای کار ایراد دارد؛ شاید به خاطر فعلی است که از آن استفاده کرده‌ای: «چسبید». چرا جسد باید به جایی بچسبد، آن هم به دست؟ درست است که تو از ساعت صحبت می‌کنی، اما وقتی آن را به انسان تشبیه می‌کنی، باید رفتاری با آن داشته باشی که متناسب با جسد یک انسان نیز باشد. مثلاً اگر به جای سطر دوم می‌نوشتی «روی دستم افتاده بود» یا «روی دستم مانده بود»، شاید این مشکل رفع می‌شد. «فلز» (و سرمایه‌داری) نقش مؤثری در القای حس مرگ و سردی جسد دارد و می‌توان گفت که این سطر یکی از موفق‌ترین بخش‌های شعرت است. بعد از خواندن پایان شعر، یک سؤال منطقی هم به ذهن می‌رسد: آیا عقر به‌ها به خاطر مرگ ساعت اعتصاب کرده‌اند و از حرکت ایستاده‌اند یا این که آن‌ها - که خود جزیی و عضوی از ساعت هستند - هم پای ساعت مرده‌اند و در واقع مهم‌ترین نشانه بیرونی مرگ ساعت هستند؟ اگر دومین سؤال درست باشد، یعنی که پایان بندی شعرت نقص دارد و باید رویش کار کنی. اتفاقاً پایان بندی شعرت کمی صریح‌تر از بقیه شعرت شده و فکر می‌کنم تجدیدنظر در آن، می‌تواند تو را به شعر موفق‌تر و شاعرانه‌تری برساند. در ضمن یک نکته دیگر: بهتر است این قدر در شعرت از علائم ویرایشی غیرلازم (مثل نقطه در این شعر) استفاده نکنی. خواننده به خاطر شکل نوشته شدن شعر می‌تواند آن را به درستی بخواند و علائم ویرایش غیرضروری، بر سر راه ارتباط او با شعر مانع ایجاد می‌کند. موفق باشی!



# خانه سیخ سیخی



باز رشته افکارم پاره شد. دوباره مجبور بودم بروم پایین. با ناراحتی و در حالی که هنوز در فکر واژه‌های پرمعنا و پیچیده کتاب بودم، با غریبه روبه‌رو شدم. فکر من پیش کتاب بود و او در کمال آرامش یک پایش را در باغچه روی جوانه‌های بنفشه که تازه کاشته بودم، گذاشته بود و دستانش را به کمرش زده بود. لبه کلاهش را پایین کشیده و یکی از چشمانش را بسته بود و با نگاهی دقیق دودکش شومینه روی بام را تحسین می‌کرد.

با دیدن من گفت: «می‌دانید آقا، من متوجه یک موضوع بسیار خوش‌حال‌کننده شدم.

دودکش شما جای بسیار زیبایی برای نصب هشت میله ردگیر دارد.

من سال‌هاست در این کارم و تاکنون

هیچ‌گاه چنین چیزی ندیده‌ام. حتی می‌توان

منظره این دودکش را با منظره آبشار نیاگارا مقایسه کرد.»

گفت که برای خلق شاهکارش به هشت میله‌روی تنه اصلی دودکش و چند میله برای اتصال بین آن‌ها نیاز دارد. بعد رو کرد به آسمان و با خود گفت: «چه چشم‌انداز زیبا و مقارنی خواهم ساخت!»

گفتم: «شما همیشه این‌طور ادبی با خودتان حرف می‌زنید. یا از روی کتابی یا جزوه‌ای، متن گفت‌وگوهایتان را انتخاب می‌کنید؟»

گفت: «نه، حرف‌های من از روی کتاب نیست، منظره ردگیرهای شما مرا چنین شیدا کرده است.»

بعد سرانگشتی حساب کرد و گفت تقریباً ۲۰۰ متر دیگر باید میله مصرف کند و این که در حساب کتاب قبلی هم اشتباه کرده و ۵۰ متر بیشتر میله مصرف شده است.

گفتم: «هر کاری دلت می‌خواهد بکن. فقط مزاحم من نشو.»

گفت: «این نجابت شما مرا مجبور می‌کند تا به خودم اجازه ندهم کار شما را سرسری انجام دهم. من می‌توانستم همان موقع بروم، ولی حیفم آمد این منظره بدیع را نیمه‌کاره رها کنم.»

گفتم: «خیلی ممنون. فقط احساسات خودت را کنترل کن و طوری

مارک توامین / ترجمه: محمدعلی قربانی

«اقتصاد سیاسی اساس تمام حکومت‌های موفق است. انسان‌های فرهیخته در طول تاریخ بر درستی این مطلب تأکید داشته‌اند که...» در این لحظه، مطالعه‌ام قطع شد، چون خبر دادند کسی دم در با من کار دارد. ناچار رفتم طبقه پایین تا ببینم کیست و چه کار دارد. در طول مسیر مدام به موضوع اقتصاد سیاسی فکر می‌کردم تا سر رشته مطالعه از ذهنم نرود. ته دلم آرزو می‌کردم کاش هر که هست، به داخل کانال سقوط کرده بود و زیر آوار مانده بود و در این وقت مزاحم نمی‌شد. نمی‌شناختمش. غریبه بود و برعکس من بسیار خونسرد. با عذرخواهی فراوان گفت که موقع عبور متوجه شده خانه من میله رد و برق ندارد و نگران شده.

گفتم: «خوب، حالا این که گفتی را چه کار کنیم؟»

گفت جای نگرانی نیست. خودش حاضر است برای خانه من ردگیر نصب کند.

راستش را بخواهید من تازه خانه‌دار شده بودم و از امور خانه اطلاع زیادی نداشتم. چون همیشه در هتل‌ها و مسافرخانه‌ها می‌خوابیدم. سعی کردم خودم را آرام نشان بدهم تا او متوجه ناشی‌بودن من نشود. خیلی خونسرد گفتم: «چند وقتی است که تصمیم گرفته‌ام سفارش شش هفت میله ردگیر بدهم.»

سرش را با تعجب تکان داد، ولی با تمام قوا سعی کردم آرام بمانم تا از چهارم چیزی متوجه نشود. او گفت خوش‌حال است که برای من کار می‌کند. برای این که بیشتر کنج‌کاو نشود، سریع برگشتم تا بقیه مقاله‌ام را بخوانم. اما دوباره مرا صدا زد:

«به نظر شما میله‌ها را در چند نقطه و در کدام قسمت خانه نصب کنم؟ جنس میله‌ها چه باشد؟

بعد قیمت انواع میله را برایم شرح داد. بی کیفیت متری ۶۰ سنت، سی‌متری ۷۵ سنت و نوع مارپیچ و گالوانیزه متری ۹۰ سنت و توضیح داد که نمونه گالوانیزه هرکجا نصب شود، انواع صاعقه را بدون معطلی جذب می‌کند و بسیار پیشرفته و باکلاس است.

برای این که شک نکنم، گفتم: «من گول این کلمه‌ها را نمی‌خورم، ولی خودم نوع مارپیچ را دوست دارم.»

غریبه گفت می‌تواند با ۱۰۰ متر سیم گالوانیزه یک کار تمیز دریاورد؛ به‌طوری که خانه من در شهر منحصر به فرد باشد و توجه همگان را به خود جلب کند. به او گفتم من وسط یک کار مهم هستم و دوست ندارم زیاد در این مورد بحث کنم و اجازه دادم تا ۱۵۰ متر میله روی مصرف کند. بلافاصله خودم را به دفتر کارم رساندم و مطالعه را از سر گرفتم: «تجربه، ارزشمندترین گنج بشری است. روابط تجاری و مناسبات بین‌المللی با توجه به گونه‌های متفاوت بیولوژیکی در تمامی اعصار و قرون و در میان همه تمدن‌ها از، زرتشت تا الهه‌های یونان در یک چیز...»

این علم داشت و آن را علم کامل می‌دانست. چهره‌های شناخته شده دیگری نظیر بیکر، بکویت، جورسن و اسمیت مطالعه این علم را به صورت جدی دنبال کرده‌اند. حتی هومر هم در جلد نهم کتاب ایلپاد یک رباعی بسیار زیبا و باشکوه با این مضمون اقتصادی سیاسی سروده است.

این چهار مصرع از شعر کهن او، مفاهیم بسیار عمیق و پیچیده را با زبانی روان و شیوا بیان کرده است، تا حدی که می‌توان به جرئت این رباعی را برترین شعر آن کتاب دانست...

باز رشته افکارم پاره شد. البته این بار کسی مزاحم نشده بود، فقط دیدن صورت حساب ۷۰۰ دلاری نصب میله‌های ردگیر مرا میخکوب کرد. در این دوره و زمانه فقط در بانک‌های معتبر چنین پولی یک جا پیدا می‌شد. به ناچار سه روز بعد ۷۰۰ دلار را پرداختم. کم‌کم آوازه خانه من در تمام شهر پیچید و مردم برای تماشای میله‌های ردگیر در مقابل خانه تجمع می‌کردند. گمان کنم تاکنون چنین خانه امنی ندیده بودند. راستش من هم چنین ازدحامی ندیده بودم. هر روز با حیرت به مردمی که ابلهانه باعث کندی رفت‌وآمد می‌شدند و مدام لاف می‌زدند، می‌نگریستم. عوام خانه زیبای مرا خانه سیخ‌سیخی نامیده بودند. دیگر کار و کاسبی سالن‌های نمایش کساد شده بود و میله‌های ردگیر خانه من بیشترین تماشاچی را داشت. پس از چند روز کم‌کم آرامش به خیابان‌ها بازگشت. روزی که هوا بارانی شد، تا یک کیلومتری خانه من کسی دیده نمی‌شد، اما ساختمان‌های روبه‌رو و مرتفع اطراف مملو از جمعیت بود. باران و رعد و برق که شروع شد، انگار مراسم افتتاحیه المپیک آغاز شده است. ناگهان مثل چهارشنبه‌سوری آسمان بالای خانه ما آتش باران شد. صاعقه‌ها چنان که ژوزف تاریخ‌نگار می‌نویسد، در یک حمله سراسری به خانه فقیر من یورش آوردند.

آسمان غرق نور بود و خانه ما انگار شهاب باران شده بود. ظرف چهل دقیقه، خانه‌ام ۷۶۴ بار مورد حمله موشک‌های صاعقه قرار گرفت و در تمام موارد، میله‌های فنی صاعقه‌گیر آن‌ها را خنثا کرد. فقط در یک مورد یک تکه از سقف سوراخ شد که آن هم به خاطر حمله هم‌زمان چند رعد با هم اتفاق افتاد. خوب از زمان خلقت جهان هیچ‌کس چنین چیزی ندیده بود. هیچ‌یک از ساکنان خانه ما جرئت نداشتند سرشان را از پنجره بیرون ببرند یا حتی فکرش را بکنند. در نهایت گلوله باران آسمان تمام و محاصره شکسته شد. دیگر در ابرها برقی نمانده بود و میله‌های سیری‌ناپذیر خانه من مثل اژدها همه را بلعیده بودند. با بند آمدن باران دست به کار شدم. چند کارگر شجاع را فرستادم و تمام این جنگ‌افزارهای وحشتناک را جمع کردم. روی بام فقط سه میله ردگیر ماند: یکی روی آشپزخانه، یکی روی انبار و یکی بر بلندترین جای خانه که هنوز هر سه سر جایشان هستند. البته بعد از آن ماجرا هیچ‌کس از نزدیک خانه ما رد هم نمی‌شود.

لازم به یادآوری است که ظرف این مدت اصلاً حوصله مطالعه و کار روی مقاله اقتصاد سیاسی را نداشته‌ام و کلاً آن را کنار گذاشتم. آگهی مزایده: کسانی که ۱۱۱۱ متر برق‌گیر فنی اصل با روکش گالوانیزه و ۱۶۳۱ بست نقره‌ای با کیفیت مناسب نیاز دارند، می‌توانند در این مزایده شرکت کنند. علاقه‌مندان پیشنهادهای خود را به آدرس مجله ارسال دارند. بهترین پیشنهاددهنده برنده مزایده خواهد بود.

سخن بگو که دیگران متوجه شدیدی تو نشوند.

بعد دوباره خود را به اتاق مطالعه رساندم و یک‌ساعتی طول کشید تا تمرکز کنم و مشغول مطالعه شوم: «این موضوع واقعاً ارزش توجه را دارد. انسان بعد از هر شکستی، تجربه گران‌قدری به‌دست می‌آورد. هر ورشکستگی در حقیقت یک سود بالقوه است. کنفوسیوس خود را بیشتر سیاستمدار اقتصادی می‌داند تا سیاستمدار معمولی و سبیسرو اقتصاد سیاسی را ارزشمندترین و مهم‌ترین مشغله فکری بشر می‌داند. حتی گویی خودمان هم اقتصاد سیاه...» یکبار دیگر نصاب مرا خواسته بود. با بی‌حوصلگی به سراغش رفتم. او گفت که ترجیح می‌داده بمیرد و مزاحم من نشود. ولی وقتی کاری را از روی علاقه و دلی انجام می‌دهد، دوست دارد سنگ تمام بگذارد و بهترین ایده‌هایش را مصرف کند. و گفت هنوز نگران است که رعد و برق به بعضی جاهای خانه آسیب برساند و لازم است در ۱۶ جای دیگر میله نصب کند.

من که از کوره دررفته بودم، سرش داد زدم: «من که گفتم هر کاری می‌خواهی بکن! فقط مزاحم من نشو! به جای ۱۶ تا اگر لازم است ۱۵۰ تا نصب کن. حتی می‌توانی در آشپزخانه و روی سرآشپه‌ها هم میله نصب کنی. از هر جنسی می‌خواهی هر قدر دلت می‌خواهد مصرف کن! هر طور ذوق هنری‌ات اجازه می‌دهد، کار کن. فقط جان مادرت مرا ول کن!»

او که شگفت‌زده واکنش مرا تماشا می‌کرد، سرش را به حال تعظیم خم کرد و گفت: «ببخشید، خودم ترتیب همه کارها را می‌دهم.» وقتی به اتاقم آمد، دیگر حوصله ادامه مطالعه را نداشتم. سه ساعت بود که می‌خواستم روی موضوع اقتصاد سیاسی تمرکز کنم، ولی نمی‌شد. اما از آن‌جا که بسیار دوست داشتم در مورد سیاست و اقتصاد مطالعه کنم، خود را مجبور به ادامه مطالعه کردم:

«اقتصاد سیاسی بهترین موهبت خداوند به بشر است. یک بار از لرد بایرون که در تبعید بود پرسیدند: اگر فرصت زندگی دوباره به تو بدهند، چه کار خواهی کرد؟ او در پاسخ گفت: به کاری که برایش آرامش‌بخش و دل‌پذیر است. و به جای شعر گفتن تمام وقتش را می‌گذاشت روی اقتصاد سیاسی. جورج واشنگتن علاقه زیادی به





# مستقل باش تا کامروا باشی!

## انگیزه‌ها

آیا برای تلاش و موفقیت، به جایزه و پاداش، یا تعریف و تمجید نیاز داری؟ برای موفقیت، انگیزه‌های درونی‌ات قوی‌تر است یا انگیزه‌های بیرونی؟ آیا برای موفقیت، از جان و دل مایه می‌گذاری؟

## اهداف و برنامه‌ها

چه قدر اهداف روشن و مشخصی در زندگی داری؟ چه قدر در برنامه‌های جدی هستی؟ چه قدر اهداف و برنامه‌هایت، مال خودت است؟

## پذیرش مسئولیت

آیا وظایفت را به خوبی می‌شناسی و در برابر آن‌ها احساس مسئولیت می‌کنی؟ آیا تصمیم‌های مستقل می‌گیری و پای عواقب آن نیز می‌ایستی؟ آیا در انجام کارهایت مستقل عمل می‌کنی یا منتظر کمک پدر و مادر یا دیگران می‌مانی؟

ابراهیم اصلانی

زندگی هر یک از ما با وابستگی به دیگران شروع می‌شود. اما انتظار می‌رود به تدریج بزرگ‌تر که می‌شویم، بتوانیم مستقل باشیم و به اصطلاح «روی پای خودمان بایستیم». آیا تا به حال با تمرکز به این موضوع فکر کرده‌اید؟ راستی! مستقل بودن و روی پای خود ایستادن یعنی چه؟ چگونه می‌توانید زندگی‌تان را اداره کنید؟ آیا اکنون می‌توان گفت که مستقل هستید، یا حداقل سعی می‌کنید که مستقل باشید؟ بیشتر انسان‌های موفق، موفقیتشان را بدون وابستگی به مال و منال پدر یا امکانات دیگر به دست آورده‌اند. موفق‌ها افرادی متکی به خود و مستقل هستند که توانسته‌اند با مدیریت درست زندگی‌شان، خود را به جایی برسانند. موفقیت زمانی دلچسب‌تر خواهد بود که با جدیت و مدیریت خودتان به دست بیاید. تا اگر روزی از شما بخواهند که توضیح دهید چگونه به موفقیت رسیده‌اید، با افتخار بگویید: «از زحمات پدر و مادر و سایر کسانی که برای من زحمت کشیده‌اند، تشکر می‌کنم، اما خودم هم برای آن چه به دست آورده‌ام زحمت زیادی کشیده‌ام.»

## فراموش نکنید!

مستقل شدن به دعوا و جار و جنجال نیاز ندارد. در این مسیر خوب است به چند نکته توجه کنید:

- اگر بیشتر بدانید، بهتر تصمیم می‌گیرید و عمل می‌کنید.
- ببینید چه قدر خواسته‌ها و برنامه‌هایتان عاقلانه و منطقی است. (البته منصفانه ببینید!)
- یکی از رموز مستقل شدن، یاد گرفتن روش‌های کنار آمدن با مردم است.

«تجربه» به شما کمک خواهد کرد که به مرور زمان، مردم - و حتی پدر و مادر - را بهتر بشناسید و با آن‌ها راحت‌تر ارتباط برقرار کنید.

### استقلال مالی

آیا برای خرج و مخارج روزانهات فقط به جیب بابا نگاه می‌کنی؟ برای آن‌که دستت به جیب خودت برود، چه برنامه‌هایی داری؟ فکر می‌کنی چه زمانی می‌توانی به استقلال مالی کامل برسی؟

### در دسرهای مستقل شدن!

مستقل شدن خوب است، اما شاید بدون در دسر هم نباشد. پدر و مادر هم از فرزندشان انتظار دارند که روی پای خودش بایستد و زندگی‌اش را اداره کند. اما گاهی ممکن است خواسته‌های پدر و مادر با خواسته‌های فرزندشان یک‌جور نباشد.



## عند الطبيب

نزد پزشک عادل اشکبوس



پزشک: اسهال، تهوع، بیماری قند یا فشار خون داری؟  
حمید: لا، یا حضرة الطبيب، ما عندي.  
حمید: نه آقاي دکتر، ندارم.  
حمید: أشعر بحكة و حرقة في عيني.  
حمید: در چشمانم احساس خارش و سوزش می‌کنم.  
الطبيب: هل تدمع عيناك أو تفرز؟  
پزشک: آيا از چشمانت اشک می‌آید یا ترشح می‌کند؟  
حمید: لا يا سيدي، تدمع فقط.  
حمید: نه آقا، فقط اشک می‌آید.  
و عندك حمي شديدة. سوف أكتب لك وصفة.

(عند طبيب الأمراض الداخلية)  
(نزد پزشک بیماری‌های داخلی)  
الطبيب: ما لك؟  
پزشک: چه ناراحتی داری؟  
حمید: عندي سعال و رشح و ألم في حلقی  
حمید: سرفه و آبریزش دارم و گلویم درد می‌کند.  
(فحص الطبيب المريض و وضع المِحرار في فمه).  
(پزشک بیمار را معاینه کرد و در دهانش درجه تب گذاشت).  
الطبيب: عندك إسهال، هوعه، مرض سكر، أو ضغط  
الدم؟



و تب شديدي داری. برایت نسخه‌ای خواهم نوشت.  
الطبيب: انت مصاب بالزكام.  
پزشک: تو سرما خورده‌ای.  
حمید: ماذا تكتب لي في الوصفة؟  
حمید: در نسخه چه می‌نویسی؟  
الطبيب: الشراب، الحَب، الإبرة و الكبسول.  
پزشک: شربت، قرص، آمپول و کپسول.  
إن شاء الله تتحسن سريعا.  
ان شاء الله زود خوب می‌شوی.

# Taas Kabab

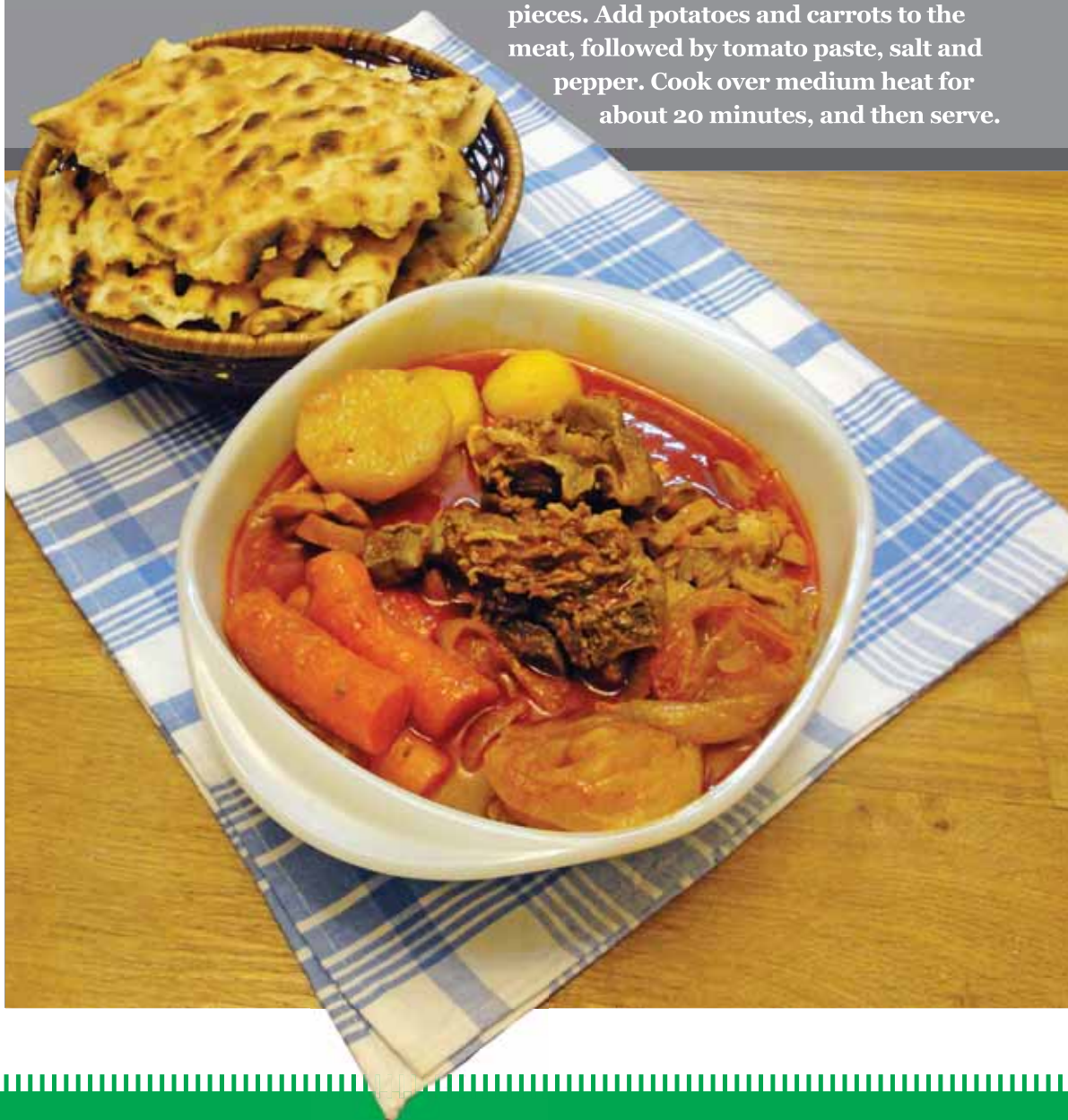
Malihe Zarif

## Ingredients *(serves 4)*

- 500 grams Stewing lamb or beef
- 400 grams potatoes
- 400 grams carrots
- 4 large onions
- 3-4 spoons Tomato paste
- Cooking oil
- Salt & Black pepper

## Directions

Peel and thinly slice onions. Fry in oil until slightly golden. Wash and cut meat into small pieces and fry in onions until color changes. Add 2-3 glasses of hot water and bring to boil. Cook over medium heat for about 45 minutes, adding more hot water during cooking if needed. Wash and peel potatoes and carrots, then cut into small pieces. Add potatoes and carrots to the meat, followed by tomato paste, salt and pepper. Cook over medium heat for about 20 minutes, and then serve.







# نیش آب!

## نگاهی به آمار مصرف نوشابه در ایران

به طور متوسط در ایران هر نفر روزانه ۱۵۰ سی سی نوشابه گازدار می آشامد. یک بطری کوچک نوشابه ۳۰۰ سی سی است. بنابراین هر نفر در هر دو روز یک بطری نوشابه ۳۰۰ سی سی را می نوشد!

۷۵ میلیون ایرانی در هر روز

$$۷۵/۰۰۰/۰۰۰ \times ۱۵۰ = ۱۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰$$

بازده میلیارد و دویست و پنجاه میلیون سی سی.

و هر سال:

$$۱۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ \times ۳۶۵ = ۴/۱۰۶/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰$$

چهار میلیارد و صد و شش میلیارد و دویست و پنجاه میلیون سی سی نوشابه مصرف می کنند!

به عبارت دیگر، با توجه به این که هر ۱۰۰۰ سی سی یک لیتر است، هر سال  $۴/۱۰۶/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰$  (چهار میلیارد و صد و شش میلیون و دویست و پنجاه هزار) لیتر نوشابه گازدار توسط ایرانی ها بالا می رود!

گفتیم که هر بطری کوچک نوشابه ۳۰۰ سی سی است.

پس با تقسیم  $۴/۱۰۶/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰$  بر ۳۰۰ سی سی، تعداد بطری های نوشابه مصرفی در یک سال در کشور به دست می آید:

$$۱۳/۶۸۷/۵۰۰/۰۰۰$$

به بیان دیگر، در هر سال سیزده میلیارد و ششصد و هشتاد و هفت میلیون و پانصد هزار بطری نوشابه گازدار در کشور میل می شود!  
در حال حاضر قیمت یک بطری کوچک ۳۰۰ سی سی نوشابه ۳۰۰ تومان است.  
لذا هر سال مبلغ

$$۱۳/۶۸۷/۵۰۰/۰۰۰ \times ۳۰۰ =$$

$$۴/۱۰۶/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰$$

چهار میلیارد و صد و شش میلیارد و دویست و پنجاه میلیون تومان توسط هم وطنان عزیزمان فقط برای تنوع و لذت بابت خوردن نوشابه گازدار پرداخت می شود!

حسین نامی ساعی

آب گوار! آب زندگی بخش! یادش به خیر، خدا بیمارزد همه رفتگان و مادر بزرگم، ربابه خانم را؛ خدا بیمارز ننه ربابه (مادر آقام) را، عجب شربت هایی با آلبالو، لیمو، بهار نارنج، آلو، نعنای زرشک و انجیر درست می کرد؛ شربت هایی که هر کدام هزار خاصیت مفید داشت. شربت های ننه ربابه واقعاً آب حیات بود! ولی امروز انگار کمتر کسی است که از شربت هایی مثل شربت های ننه ربابه خوشش بیاید. بیشتر نوشابه های گازدار و فانتزی با آرم ها و مارک های رنگارنگ را ترجیح می دهند. ۶۰ سال پیش بود که «شرکت زمزم» در سال ۱۳۳۱ اولین نوشابه گازدار را به نام «پپسی کولا» تولید کرد و بعد از آن نوشابه های دیگری توسط شرکت های داخلی و خارجی، مثل کوکاکولا، سوپرکولا، کانادادرای، شوئیس، اسو، آلپاین، فانتا و غیره تولید شد.

حالا هر کس به آسانی ده ها نوع نوشابه را در ویتترین های فروشگاه های بزرگ و کوچک، سوپرمارکت ها، رستوران ها، ساندویچی ها و... پیدا می کند. نوشابه های گازدار امروزی غالباً از آب و قند، اسید فسفریک و کافئین، و رنگ های مصنوعی تهیه می شوند که به ترتیب هر کدام به غیر از آب برای ابتلا به بیماری های زیر مفیدند!

● قند برای مرض قند یا دیابت.

● اسید فسفریک برای پوکی

استخوان، پوسیدگی دندان ها و از بین

بردن دستگاه گوارش.

● کافئین برای از بین رفتن تعادل بدن،

بی خوابی و تپش قلب.

● رنگ های مصنوعی سمی که برای

از بین بردن کبد و تولید سرطان کبد

مفیدند!

پس هرگز یادمان نرود که پوکی استخوان، پوسیدگی زودرس دندان، دیابت، کم خونی، چاقی، بیماری های قلبی و عروقی، نارسایی های کلیوی و نهایتاً سرطان، از جمله محاسن و فواید نوشابه های گازدار هستند!



آیا می‌دانید:

- یک سوم از مرگ و میرهای کشورها ناشی از بیماری‌های قلبی و عروقی و گوارشی است که مهم‌ترین علل بروز آن‌ها، تغذیه غلط و در رأس آن‌ها، استفاده از نوشابه‌های گازدار است.
- ایران از نظر سرانه مصرف نوشابه‌های گازدار در جهان رتبه اول و به لحاظ مصرف لبنیات تقریباً در آخرین رده‌هاست!
- مصرف نوشابه گازدار در کشور شش برابر مصرف شیر است.

### یک سؤال!

بچه‌ها آیا پس از خواندن این مطلب باز به سراغ نوشابه‌های گازدار می‌روید؟

باور کنید که من تصمیم گرفتم بعد از نوشتن این مقاله دیگر از نوشابه‌های گازدار استفاده نکنم. اگر هم خواستم نوشابه‌ای بخورم، نوشابه‌ای از نوع شربت‌های ننه ربابه خدا پیام‌زم بخورم، نه نوشابه‌های گازدار.



# خانه‌ای برای بهشت

## درنگی در مفهوم زمان و عمر

حسین امینی پویا

مادی، مثلاً برای به‌دست آوردن خانه‌ای در دنیا نیست، بلکه این گوهر گران‌بها می‌تواند ما را ساکن بهشتی همیشگی و سرشار از نعمت‌های غیرقابل وصف سازد. این جاست که می‌بینید زمان در نگاه مؤمنانه به هستی است که ارزش واقعی خود را پیدا می‌کند. اگر سکه‌ای داشته باشیم که فقط بتوانیم با آن یک سیب بخریم بیشتر قدر آن را می‌دانیم و از آن مراقبت می‌کنیم، یا وقتی بدانیم با آن سکه فرضاً می‌توانیم یک باغ بزرگ سیب بخریم؟ این است که مؤمن ارزش زمان را بهتر درک می‌کند، این است که آن را به بطلان نمی‌گذراند و این است که از بی‌کاری گریزان است. امام علی (ع) در توصیف مؤمنان فرموده است: «المؤمن مشغول وقتَه» [نهج‌البلاغه، حکمت ۳۳۳]: همه وقت مؤمن پر است. البته نه این که مؤمن اوقات فراغتی ندارد، اما او برای اوقات فراغت نیز برنامه دارد. او آموخته است که: «آدمی باید شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم کند: زمانی برای نیایش و عبادت پروردگار، زمانی برای تأمین هزینه زندگی، و بخشی نیز برای استفاده از لذت‌های حلال و نیکوی دنیا» [نهج‌البلاغه، حکمت ۳۹۰].

زمان یکی از با ارزش‌ترین منابعی است که در اختیار آدمی قرار دارد. اگر زندگی دنیا محدود به همان مدت زمانی است که در آن زیست می‌کنیم، پس زمان محدود عمر، سرمایه اصلی فعالیت‌ها و تلاش‌های آدمی در زندگی دنیا است. یعنی با این سرمایه است که می‌توان به دانش، قدرت، پول و دیگر امکانات مادی رسید. اما ارزش واقعی این سرمایه وقتی روشن‌تر می‌شود که بدانیم زمان مهم‌ترین سرمایه ما برای به‌دست آوردن سعادت جاودانه آخرت نیز هست. قرآن مجید به صراحت به این مهم اشاره کرده است: «از درون آتش فریاد زنند: پروردگارا! ما را بیرون آر تا عمل صالحی انجام دهیم، نه زان گونه که (پیش‌تر) انجام می‌دادیم. (بدانان گویند): آیا آن قدر شما را عمر نداده بودیم که هر کس پندپذیر باشد، پند گیرد و (مگر نه آن که) آن بیم‌دهنده (نیز) به سراغتان آمد؟ پس (عذاب را) بچشید که ستمکاران را یآوری نیست» [فاطر / ۳۷].

با این نگاه، ما در عین این که نباید از امور دنیا غفلت بورزیم و باید از زمان برای گذران امور زندگی، از جمله کسب مال و ثروت بهره گیریم، بلکه باید توجه داشته باشیم که گوهر زمان فقط برای تأمین زندگی کوتاه



### چگونه می‌شود از عمر خود بهره بیشتری برد؟

اولاً براساس پیوستگی حقیقی میان رفتارهای انسان و پدیده‌های جهان، هم‌چنان که بعضی از کارها به محرومیت از بخشی از عمر - یعنی کوتاه‌شدن آن - می‌انجامد، با انجام برخی اعمال دیگر می‌توان عمر را افزایش داد. جدا از عوامل طبیعی، هم‌چون تغذیه سالم، دوری از افراط و تفریط، پرهیز از هیجانات مخرب و استرس‌ها، و انجام حرکات منظم ورزشی، با کارهای دیگری چون «انفاق»، «صله رحم» و «نیکی به پدر و مادر» نیز می‌توان به درازای عمر افزود. پیامبر(ص) می‌فرماید: «انفاق در راه خدا و صله رحم خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌سازد» [تفسیر نمونه، جلد ۱۸، ص ۲۰۸]. ثانیاً در نگاه دینی می‌توان از خود اثری مثبت به‌جای گذاشت که بعد از مرگ سال‌های سال در جهان باقی بماند؛ به نوعی که انگار خود فرد زنده و مشغول فعالیت است و ثواب آن لحظه‌به‌لحظه در جهان دیگر به وی برسد. پیامبر(ص) در روایتی فرمود: «هفت چیز است که بعد از مرگ، ثواب آن‌ها برای انسان نوشته می‌شود: این که درخت خرمایی بکارد یا چاه آبی حفر کند یا نهری جاری سازد یا مسجدی بسازد یا کتابی بنویسد یا دانشی از خود به یادگار گذارد، یا فرزندی شایسته به‌جای نهد که بعد از مرگ پدر و مادر برای آن‌ها از خدا آموزش خواهد» [امیزان‌الحکمه فارسی، جلد ۹، ص ۴۰۵۹]. ثالثاً، امروزه بعضی‌ها در بحث مدیریت زمان، اوقات خواب را به‌نوعی جزو زمان‌های مرده به حساب می‌آورند. در حالی که براساس اندیشه اسلامی، این ساعات نیز جدا از بحث نقش آن‌ها در تجدید قوا، می‌تواند به‌شکل عبادت مطرح شود. چرا که سیر کمال انسان به سوی خدا در خواب نیز می‌تواند ادامه داشته باشد. با انجام مستحباتی مانند خواندن برخی دعاها به هنگام خوابیدن، رو به قبله و به‌دست راست دراز کشیدن، و با وضو خوابیدن، در لحظات خواب نیز می‌توان هم‌چنان به عبادت مشغول بود.

### منابع

۱. مدیریت زمان، یا مؤخره غلامرضا حیدری ابهری. ترجمه منصور توکلی‌نیا. نشر جهان. ۱۳۸۷.
۲. تفسیر نمونه، جلد ۱۸، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.



تمرکز، قدرت محاسبه و پرتاب پیکان در این رشته، آن را به عنوان یک ورزش می‌شناسند.

#### نحوه پرتاب

برای پرتاب دارت، در صورتی که راست دست هستیم و با دست راست پرتاب می‌کنیم، باید پای راست را جلوتر بگذاریم. ولی اگر با دست چپ پرتاب می‌کنیم، پای چپ را جلو می‌گذاریم و با دقت به سمت تخته دارت پرتاب می‌کنیم. ارتفاع این تخته از سطح زمین ۱۷۳ سانتی‌متر و فاصله پرتاب‌کننده تا تخته ۲۳۷ سانتی‌متر است. تخته دارت ۶۲ قسمت مخصوص امتیاز دارد و هر قسمت امتیازی جداگانه از بخش‌های دیگر دارد.

#### \* تعداد پرتاب‌ها

مسابقه پرتاب دارت، با پرتاب یک دارت توسط هر بازیکن (یا هر تیم) آغاز می‌شود. این پرتاب را «Middle» می‌گویند. هر بازیکنی که پرتاب او به «میان خال» (مرکز تخته دارت ۳) نزدیک‌تر باشد، بازی را آغاز خواهد کرد. در هر راند مسابقه دارت، هر نفر سه بار حق پرتاب دارد. مجموع راندهای یک مسابقه را «leg» یا «پارت» می‌گویند. تعداد پارت‌ها به نظر کمیته برگزاری مسابقات بستگی دارد. معمولاً مسابقات حذفی در مراحل ابتدایی از دو پارت تشکیل می‌شوند، اما در مراحل بالاتر بر تعداد پارت‌ها افزوده می‌شود. تعداد پارت‌ها عموماً عددی فرد است (۳، ۵، ۷ و...)، زیرا برنده مسابقه کسی است که تعداد بیشتری از پارت‌ها را به سود خود خاتمه داده باشد.

#### تخته دارت

تخته دارت به شکلی طراحی شده که میله‌های فلزی درون آن، محدوده دایره‌ای تخته را به قسمت‌هایی مثلثی شکل تقسیم کرده است. در انتهای هر مثلث، عددی نوشته است که برخورد دارت به آن مثلث،



# دارت

## آشنایی با ورزشی پرتابی

مهدی زارعی

«پرتاب دارت» نوعی سرگرمی است که شرکت‌کنندگان در آن، پیکان‌هایی را به سمت یک هدف صفحه‌ای شکل پرتاب می‌کنند. صفحه از حلقه‌هایی رنگین تشکیل شده است و نشستن پیکان در هر بخش این صفحه، امتیاز خاص خود را دارد. پرتاب دارت را می‌توان یک هنر و سرگرمی دانست. اما با توجه به اهمیت

\* این نام توسط رشد جوان برای ورزش دارت پیشنهاد می‌شود

#### تاریخچه

در قرون وسطا نوجوانان انگلیسی مسابقه‌ای داشتند که در آن باید پیکان‌هایی را بدون کمک گرفتن از وسایل کمکی چون کمان، به سوی اهدافی ثابت که روبه‌روی آن‌ها قرار داشت، پرتاب می‌کردند. این رقابت برای قدرتمند کردن عضلات بازو و ساعد نوجوانان و

افزایش دقت آن‌ها هنگام پرتاب انجام می‌شد. در قرن چهاردهم این مسابقه به سرگرمی اصلی سربازان جزیره انگلیس تبدیل شد. آن‌ها هنگام تفریح در بشکه‌های آب را در روبه‌روی خود قرار می‌دادند و با پیکان‌های خود این صفحات دایره‌ای شکل را هدف می‌گرفتند. در آن زمان بیشتر تمرینات با کمک گرفتن از

## قوانین

- پس از آن که بازیکن برای مسابقه فراخوانده شد، حداکثر ۵ دقیقه فرصت دارد که خود را به تخته پرتاب برساند.
- در مسابقات، سطح هر تخته باید با لامپی حداقل ۱۰۰ وات روشن شود. این لامپ در مسابقات نیمه نهایی و فینال به دو عدد افزایش می‌یابد. لامپ‌ها باید به گونه‌ای قرار داده شوند که روی تخته سایه ایجاد نکنند.
- اگر داور تشخیص ندهد که دارت کدام بازیکن به مرکز نزدیک‌تر است، یا این که هر دو دارت در حلقه ۲۵ امتیازی قرار گرفته باشند، دستور پرتاب مجدد را صادر می‌کند.
- قبل از شروع مسابقه، به هر بازیکن شش عدد دارت برای تمرین داده خواهد شد.
- اگر وسایل و تجهیزات بازیکن هنگام پرتاب آسیب ببینند، بازیکن سه دقیقه فرصت دارد آن‌ها را تعمیر کند.
- اگر بازیکنی بخواهد برای کشوری غیر از کشور خود مسابقه دهد، باید حداقل سه سال از آخرین مسابقه وی برای کشور خود گذشته باشد.

**بخش دو امتیازی ۱۱:** بخشی از تخته دارت که قرار گرفتن دارت در آن، امتیاز آن بخش را سه برابر خواهد کرد.

**خال ۱۲:** حلقه‌ای که دور دایره مرکزی دارت قرار گرفته است و قرار گرفتن دارت در آن ۲۵ امتیاز دربردارد.

**بخش سه امتیازی ۱۳:** نواری در بخشی بیرونی تخته دارت که پرتاب دارت در آن، امتیاز آن بخش را دو برابر خواهد کرد.

## دارت در ایران

در ابتدای دهه ۱۳۸۰ شمسی، ورزش دارت وارد ایران شد. «انجمن دارت ایران» در ششم شهریور ۱۳۸۳ به عنوان زیر مجموعه‌ای از فدراسیون تیراندازی با کمان افتتاح شد و تا پایان آن سال به عضویت «فدراسیون جهانی دارت» درآمد.

اندکی پس از شکل‌گیری انجمن دارت، تنها در تهران هفت کانون دارت با سه هزار عضو فعالیت می‌کردند. تنها طی ۸ ماه، بیشتر از ۵۰ هزار نفر در ۲۰۰ مسابقه دارت در سراسر کشور شرکت کردند که در بین آنان، تمام طبقات و گروه‌ها حضور داشتند؛ از جمله دانشجو، کارمند، زن خانه‌دار و معلول قطع نخاع. انجمن دارت در ۱۱ اسفند ۱۳۸۴ عضوی از فدراسیون ورزش‌های همگانی شد. وظایف این انجمن برگزاری کلاس‌های آموزشی، مربی‌گری و داوری دارت و طراحی، تولید و پخش وسایل این ورزش در استانداری‌های جهانی است.

امتیازی معادل آن عدد را برای شرکت‌کننده به ارمغان می‌آورد. هر مثلث توسط میله‌های فلزی به چهار قسمت تقسیم شده است. در هر بخش مثلثی، دو مستطیل کوچک وجود دارد. در صورت برخورد دارت با مستطیل کوچک انتهای دایره، امتیاز آن بخش در ۲ ضرب می‌شود و در صورت برخورد به مستطیل کوچک وسط هر مثلث، امتیاز در ۳ ضرب می‌شود. در مرکز تخته دارت دو دایره کوچک وجود دارد که دایره بزرگ‌تر امتیاز ۲۵ و دایره مرکزی امتیاز ۵۰ را برای پرتاب‌کننده به ارمغان می‌آورد.

## دارت

دارت از چهار قسمت تشکیل شده است: «نوک» ۴، «بارل» ۵، «شافت» ۶ و «فلایت» ۷. طول دارت نباید بیشتر از ۵/۳۰ سانتی‌متر و وزن آن نیز نباید بیشتر از ۵۰ گرم باشد.



## اصطلاحات تخصصی

**گوینده ۸:** شخصی که امتیازات کسب شده را اعلام می‌کند.

**نویسنده امتیازات ۹:** شخصی که امتیازات را ثبت می‌کند. او می‌تواند هم‌زمان نقش گوینده را نیز ایفا کند.

**میان‌خال ۱۰:** دایره مرکزی تخته دارت که قرار گرفتن دارت در آن ۵۰ امتیاز خواهد داشت.

## گاه شمار

| ۱۸۶۹                                                                                          | اوایل قرن بیستم                                                                                                          | ۱۹۲۴                                | ۱۹۲۷                                                                                                                                            | دهه ۱۹۶۰                                                | ۱۹۷۶                                             |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|--------------------------------------------------|
| بریان کامرین هدف دایره‌ای شکل را شماره‌گذاری کرد و به هر قسمت دایره امتیازی مخصوص اختصاص داد. | علاقه فراوانی انگلیسی‌ها به این ورزش موجب تأسیس تیم‌های فراوان دارت در این کشور و برگزاری مسابقات معتبر دارت در لندن شد. | تأسیس «انجمن ملی دارت» در انگلستان. | آغاز مسابقات سراسری دارت در لندن. این بازی‌ها به مدت ۱۱ سال برگزار شدند، اما جنگ جهانی دوم، از سال ۱۹۳۹ تا سال ۱۹۴۷، مسابقات دارت را تعطیل کرد. | «فدراسیون جهانی دارت» ۲ (WDF) با حضور ۱۵ کشور تأسیس شد. | دارت در بسیاری از نقاط دنیا مورد توجه قرار گرفت. |

طبیعی موجود در تنه درخت سبب می‌شد که میزان دقت پرتاب کننده بهتر مشخص شود. به این ترتیب، صفحات تنه درخت به سرعت به هدف ثابت این بازی‌ها تبدیل شد. بازی پرتاب دارت هیچ‌گاه متوقف نشد و حتی سربازان در جنگ‌های قرن ۱۹ و در اوقات استراحت، با چوب کبریت و بطری (به عنوان هدف) این بازی را ادامه دادند و در رقابت‌های خود شرط‌بندی هم کردند!

کمان انجام می‌شدند. با آغاز قرن هفدهم، دوران صلح و دوستی در انگلیس فرا رسید. در آن زمان تیرها را کوتاه کردند و بدون کمک گرفتن از کمان و تنها با دست، به سوی اهداف پرتاب می‌کردند. اولین اهداف این مسابقه جدید مشک آب بود. اما بعدها از برش‌هایی از تنه درخت استفاده شد. حلقه‌های



قرار است در این صفحه خیر خروهای رادیوی ذهن را معرفی کنیم. اگر ندانی موج رادیوی ذهنت در چه فرکانسی صدای شفاف می‌دهد، نمی‌توانی آن را تنظیم کنی. اما در این جا فرکانس‌های خارج از موج را به تو معرفی می‌کنم. مثل طوفان است؛ آنتن را کج می‌کند، تلویزیون ذهنت بر فکی می‌شود و... می‌دانی کی؟ وقتی فاجعه می‌شود.

# شاید تقصیر تو نباشد

علیرضا متولی / عکس: اعظم لاریجانی

موج رادیوی ذهن تو ممکن است مدت زیادی تنظیم باشد و یا ممکن است گاهی از تنظیم خارج شود. به هر حال، هنر زندگی کردن وابستگی کامل به این دارد که توانایی تنظیم موج ذهنت را به دست بیاوری. اگر آنتن ذهن تو درست روبه‌روی ایستگاه فرستنده تنظیم نشده باشد، امواج را درست دریافت نمی‌کنی و تصویر شفافی از روزگاری که می‌گذرانی نخواهی داشت. ما در این سلسله مقالات سعی می‌کنیم نشانی امواج درست را بدهیم. و البته بیشتر امواج غلط را معرفی کرده‌ایم تا تو راه پیدا کردن موج درست را پیدا کنی. اگر گاهی فکر می‌کنی ذهنت درست کار نمی‌کند و به تو نشانی غلط می‌دهد، نگران نباش، هنوز فرصت کافی برای زندگی داری. هنوز باید خیلی چیزها را خودت تجربه کنی.

## تجربه

درست است، بسیاری از آموزش‌های زندگی از راه تجربه به‌دست می‌آیند. دانش، زندگی را راحت می‌کند. علم روان‌شناسی از زمان تولدش تاکنون کمک زیادی به بشر کرده است تا زندگی روانی سالم‌تری در پیش بگیرد. اما باز هم این تجربه شخصی هر فردی است که بهترین کمک را به او می‌کند. مثلاً من هرچه بگویم، امور را شخصی نکن، بی‌فایده است. حتی ممکن است منظور مرا از شخصی‌سازی کارها درک نکنی. پس ابتدا نیاز داری دانش لازم را درباره این عبارت به‌دست بیاوری.

## شخصی‌سازی

دانشمندان روان‌شناسی، وقتی دیدند بسیاری از مشکلات انسان‌ها به روابط آن‌ها با دیگران برمی‌گردد، تحقیقات زیاد و گسترده‌ای در این زمینه انجام دادند. یکی از مشکلاتی که به اعتقاد روان‌شناس‌ها باعث اختلال در روابط شخص با خودش و دیگران می‌شود، همین شخصی‌سازی است.

## خب بالاخره شخصی‌سازی چیست؟

شخصی‌سازی یعنی گناه را به گردن خود انداختن.

### گناه؟

بله گناه، تقصیر یا هر چیزی که می‌خواهی اسمش را بگذاری. بهتر بگویم، بدتر از گناه، احساس گناه یا احساس تقصیر است. وقتی تو در روابطت با دوست یا خانواده یا با معلمت یا هر کس دیگری، دچار مشکل می‌شوی، معمولاً درست یا غلط، تقصیر را می‌اندازی گردن دیگران یا خودت. در مورد اول چه حق داشته باشی و چه حق نداشته باشی، گناه را متوجه دیگران کرده‌ای. اگر حق داشته باشی، مشکلی در میان نیست؛ ولی اگر حق نداشته باشی، موج رادیوی ذهن تو از تنظیم خارج شده است. و معمولاً احساس گناه نمی‌کنی.

### احساس گناه

تو وقتی احساس گناه می‌کنی که تقصیر را بیندازی گردن خودت. ممکن است حتی در مسئله‌ای بی‌تقصیر باشی، اما وقتی خودت را مقصر بدانی، احساس گناه می‌کنی. احساس گناه نابه‌جا یکی از پایه‌های اصلی افسردگی است. بدتر از آن باعث لطمه خوردن به اعتماد به نفس تو می‌شود.

### اعتماد به نفس

وقتی اعتماد به نفس نداشته باشی، از خودت تصویر یک آدم ضعیف را داری که در همه زمینه‌ها مقصر است. حتی می‌گویی اگر من نبودم این اتفاق نمی‌افتاد. اعتماد به نفس پایین آدمی را گوشه‌گیر می‌کند. آدم گوشه‌گیر هم آمادگی کافی برای افسردگی دارد.

### باز هم افسردگی؟

بله. افسردگی نوعی واکنش روانی به پدیده‌های زندگی است که تا مرزهای بیماری روانی می‌تواند پیش برود. اگر نمی‌خواهی دچار افسردگی شوی، باید امواج ذهنت را تنظیم کنی.

### روی چه موجی تنظیم کنیم؟

روی موج درست. موج درست کدام است؟ موجی که غلط نباشد. یعنی باید سعی کنی موج‌های غلط را بشناسی و روی آن‌ها توقف نکنی. در مورد موضوع مقاله امروز باید بدانی خیلی از تقصیرها متوجه تو نیست. ولی اگر تقصیری هم متوجه تو بود، می‌توانی جبران کنی. به‌خاطر یک گناه یا اشتباه نباید همه وجودت را از دست بدهی. یاد گرفتن این مسائل در زندگی، هم به دانش نیاز دارد و هم به تجربه. گاهی هم اصلاً لازم نیست اشتباه را تقصیر کسی بیندازی. گاهی مسائل زندگی خودبه‌خود حل می‌شوند. این را بدان که زندگی مهم‌تر از توجه به مسائلی است که امکان دارد اصلاً ارزش توجه کردن را نداشته باشند.





# گفتنی‌های سفر

## بنویسیم تا بماند



محمد دشتی

حدود ۶۰ سال قبل، دو برادر ایرانی به نام‌های عیسی و عبدالله امیدوار تصمیم گرفتند به بخشی از جهان سفر کنند. آن‌ها سفر اول خود را از سال ۱۳۳۳ با دو موتورسیکلت آغاز کردند و در سال ۱۳۴۰ به پایان بردند. در مرحله دوم سفر نیز که از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ طول کشید، مسیر سفر را با یک دستگاه اتومبیل سیتروئن طی کردند.

آن‌چه باعث شد حاصل تجربیات ۱۰ ساله این دو برادر در تاریخ سفرهای ایرانی ماندگار شود، ثبت و ضبط آن‌ها در قالب کتابی به نام «سفرنامه برادران امیدوار» بود. آن‌ها با دقت و هنرمندی، تمام جزئیات سفر ۱۰ ساله خود را به خوبی ثبت و در نوشته‌هایشان بیان کردند. دستاوردهای این سفر پرمخاطره، عکس‌ها، فیلم‌های مستند و اشیاء و لوازم زندگی قبایل و اقوام گوناگون بود که اکنون در موزه‌ای به نام آن‌ها در «مجموعه فرهنگی و تاریخی سعدآباد تهران» نگهداری می‌شود.

### موضوعاتی برای سفرنامه‌نویسی

#### ● آثار تاریخی و نشانه‌ها

شما به عنوان مسافر دوست دارید پس از بازگشت از سفر به خانواده، دوستان و اطرافیان خود بگویید که کجا بوده‌اید. عکاسی از آثار تاریخی و باستانی که هر کدام نشانه و نمادی از یک کشور یا مکان تاریخی خاص



## نگاهی کوتاه به سفر نگاشته‌ها

آن‌جا چه می‌کنی؟! [جانستان کابلستان، رضا امیرخانی: ۲۷].

سفر با چشمانی باز!  
«این کتاب برای کسانی ترجمه شده است که در هر شرايطی پای در راه می‌نهند و با چشمانی باز سفر کرده و با گذشتن از مرزهای جغرافیایی، به ساحت زندگی هم‌نوعان خود وارد می‌شوند و با ثبت نشانه‌های جوامع دیگر در اندیشه و دوربین خود، با سرنوشت آنان شریک می‌شوند...» [عکاسی در سفر، جف ویگنال و هاشم جوادزاده: ۱۲].

باران سنگ و کلوخ؟ چه استقبالی!  
«... آمادۀ عکاسی شدیم، بی‌خبر از این که این قوم دوست ندارند بیگانه‌ها از مراسم آن‌ها عکس بگیرند. هنوز به خود نجنبیده بودیم که رگباری از سنگ و کلوخ بر سرمان باریدن گرفت...» [سفرنامهٔ برادران امیدوار، عیسی و عبدالله امیدوار: ۱۳].

چشم‌ها را باید دشت  
«لحظه‌ها، لحظه‌های هیجان‌انگیز و باصفایی بود. قلب من هم - حتماً مثل بقیه - زیر و رو شده بود. یک زلزلهٔ عظیم قلب مرا هم از جاکنده بود. موج، موج جمعیت بود که می‌آمد. گروه گروه سفیدپوشان، لیبک‌گویان در حرکت بودند...» [جای پای ابراهیم، محمد ناصری: ۸۱].

«... وانمود می‌کردند که مرا نمی‌بینند و به کارم توجه‌ای ندارند. یکی از آن‌ها، به قصد سرگرمی، با لحنی که بوی دعا و مرافعه نمی‌داد، رو به من کرد و گفت: «آهای، آن‌جا چه کار می‌کنی؟» «گفتم: «هیچ‌کار؛ فقط از شما و گاوهایتان چند تا عکس گرفتم.» مرد گفت: «چه‌ها او هیچی بالای گاو من نداده، اما داره اونو صاحب می‌شه.» من نیز با دیگران به این شوخی خندیدم و به گرفتن عکس‌هایم ادامه دادم» [شیوۀ دیگری برای گفتن، پریسا دمندان: ۱۳].

حسام  
«بچه‌ها از وقتی بیدار شده‌اند، قرار ندارند. هر گوشه که می‌نشینی صحبت از بازی ایران و آمریکا است. تیم والیبال نشستهٔ آمریکا تیم ضعیفی است. در بازی‌های قبلی خود هیچ‌وقت پیروزی نداشته است. بچه‌ها با هم عهد بسته‌اند که به تیم آمریکا حتی یک امتیاز هم ندهند...» [نیمه‌های فراموشی، مهرداد غفارزاده: ۳۶۳].

رُخ نمی‌دهد!  
«از این تیر به جلو، موبایل ایرانی رُخ نمی‌دهد. سیم کارتِ افغانی را ببنداز به گوشی... اگر نه باید پس بروی... رُخ نمی‌دهد را به جای آنتن نمی‌دهد، در گوشی ضبط می‌کنم...»

در داخل کشور خودمان است، می‌تواند ضمن جودانه کردن خاطرات خوب سفر، شما را در توصیف و تشریح سفرمان در سفرنامه یاری کند.

### ● زیارتگاه‌ها و عبادتگاه‌ها

سفرهای زیارتی و بازدید از مساجد، معابد و عبادتگاه‌های گوناگون در شهرها و کشورهای مختلف، از سفرهای بسیار رایج مردم ما هستند. شما می‌توانید با حضور در این گونه اماکن مقدس، یادداشت‌برداری و مهم‌تر از همه عکاسی از این مکان‌ها، موضوع‌های جالبی را برای نوشتن خاطرات سفر فراهم آورید.

### ● چهره‌های دوست‌داشتنی

هر شهر، منطقه یا کشوری آداب و رسوم و مردم خودش را دارد که معمولاً به لحاظ چهره و صورت با مردم دیگر مناطق متفاوت هستند. چهره‌های مردم خندانی که به شما خوشامد می‌گویند، کودکان و جوانانی که در مقابل دوربین شما لبخند می‌زنند، و مردم عادی که از دیدن شما به وجد می‌آیند. نیز لحظاتی خاطره‌انگیز از سفر شما را شامل می‌شوند. ثبت نوشتاری حس آن لحظات و عکس‌های گرفته شده در این خصوص، بعد از بازگشت از سفر خیلی به کارتان خواهد آمد.

### ● جشن‌ها و مراسم آیینی

شرکت در جشن‌های هم‌خوان با اعتقادات و مراسم آیینی می‌تواند از بهترین لحظات سفرهای شما باشد. اگر قبل از سفر اطلاعاتی در خصوص این جشن‌ها و مراسم داشته باشید، به شما کمک خواهد کرد که لذت بیشتری ببرید. در عین حال ثبت حس و حال حاکم بر این مراسم و گرفتن تصاویر هوشمندانه، سفرنامهٔ شما را پربار خواهد کرد.

### ● افراد در حال کار

یکی از جاذبه‌های سفر دیدن شغل‌ها و کارهای جدید و منحصر به فرد مناطق گوناگون جغرافیایی است. دیدن صیادی که در حال خالی کردن سبد صید خرچنگ روزانه‌اش است و حس خوبی که از به‌دست آوردن صیدش به ما منتقل می‌شود، می‌تواند جزو خاطرات خوب سفر باشد. پس تا می‌توانید در مکان‌های مختلف به شکلی که مانع کار افراد نباشید، این لحظات را ثبت و یا عکاسی کنید.

## سفرنامه‌های خواندنی

- سفرنامهٔ ناصر خسرو
- سفرنامهٔ محمدحسن میرزا و علی‌خان مهندس
- سفرنامهٔ برادران امیدوار
- خسی در میقات و سفر به روس، جلال‌آل احمد
- سفرنامهٔ کاظم رضا
- جانستان کابلستان و داستان سیستان؛ رضا امیرخانی
- جای پای ابراهیم، روایت سفر حج، محمد ناصری
- نیمه‌های فراموشی، روایت سفر به بارسلون اسپانیا (رمان)، مهرداد غفارزاده
- هامون، ز هلكوت و آن حوالی، امیرحسین فردی

## منابع آموزشی سفر

- سفر و آموزش سفرنامه‌نویسی، محمدحسین بحرالعلومی
- شیوۀ دیگری برای گفتن (زبان تصویر)، ترجمۀ پریسا دمندان
- عکاسی در سفر، جف ویگنال و هاشم جوادزاده



# سکه‌های دورو

ایران یا سایر کشورها به کار می‌گیرند تا هرچه بیشتر بفروشند. چرا که در گلدکوئیست‌ها این یک اصل است که مشتری بیشتر، عایدی افزون‌تر. آن‌ها با وعده‌های دلفریبی مثل درآمد «روزانه ۷۲۰۰ دلار» هر کسی را وسوسه می‌کنند که کالاهایشان را بخرند. در حالی که متخصصان صنف طلا و جواهر معتقدند، ارزش سکه‌های طلای گلدکوئیست یک سوم مبلغی است که شرکت هنگ‌کنگی از مشتریان ایرانی خود دریافت می‌کند. اخیراً به خاطر لطمات اقتصادی این شرکت به جوانان ایرانی، هرگونه اقدامی در این زمینه ممنوع شده و از طریق قانونی قابل پیگرد است.

تجارت اینترنتی و یا خانگی این روزها برخی از جوانان به جای

**هوشنگ صدفی** | گاهی در میان صحبت‌های بزرگ‌ترها که سرشان توی حساب و کتاب است، شنیده‌اید که می‌گویند بیا بید شرکت بزنیم یا به‌طور شریکی جنسی یا ملکی را بخریم. راستی شرکت چیست و شریک شدن در معامله یا منافع یک ملک یا شرکت تجاری، چه کمکی به ما می‌کند؟ بنابر تعریف «قانون تجارت»، شرکت عبارت است از اجتماع حقوق مالکان متعدد در شیء واحد به نحو اشاعه. شرکتی که چند نفر با پرداخت مبلغی پول، برای حفر قنات یا احداث جاده تشکیل می‌دهند و یا چند نفری که به‌طور مشترک خانه‌ای دارند و هر یک به‌طور شریکی چند دانگ آن را مالک هستند، هر دو مشمول تعریف فوق می‌شوند. ناگفته نماند که حضور در شرکت اختیاری است، اما به تناسب حقوق مالکیت افراد تابع قواعد و قوانینی است که حقوق مدنی و تجارت ایران حد و حدود آن را مشخص کرده است.

مستقلی است که از آسیای شرقی (هنگ‌کنگ) اداره می‌شود و در واقع توزیع‌کننده محصولات کلکسیونی مؤسسه و ضراب‌خانه «اچ پی مایر» در آلمان است؛ محصولاتی مانند ساعت طلا، گردنبند و سکه‌های طلا. زحمت توزیع این محصولات برعهده هنگ‌کنگی‌ها و شرکت «گلدکوئیست» گذاشته شده است. هنگ‌کنگی‌ها هر ترفندی را در

اغلب افراد فکر می‌کنند که شرکت‌ها صرفاً برای کسب عواید و منافع تشکیل می‌شوند، اما باید این نکته را هم در نظر گرفت که گاهی شرکت‌ها ضرر می‌کنند. از این رو شرکا باید در ضرر آن نیز شریک شوند. اغلب شرکت‌های تجاری برای امور تجاری تشکیل می‌شوند. شرکت‌های تجارتی شخصیتی حقوقی دارند که به شخصیت شرکا بستگی ندارد و شرکت به خودی خود قادر است امور تجارت را انجام دهد. ولی در سایر شرکت‌ها، شخصیت حقوقی وجود ندارد و اموال شرکت مشاعاً متعلق به شرکاست.

پول بیار طلا ببر!  
«گلدکوئیست» به ظاهر شرکت تجاری



## حدیث

### سیب

در «بحار الانوار» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که امام صادق (علیه السلام) مشاهده کردند که سببی را نیم خورده از خانه بیرون انداخته اند. خشمگین شدند و فرمودند: اگر شما سیر هستید، خیلی از مردم گرسنه اند. خوب بود آن را به نیازمندش می دادید.

## حکایت

### مصیبت

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد. پسر را گفت: «باید که این سخن با کسی در میان نهی.»  
گفت: «ای پدر فرمان تو راست، نگوییم و لکن خواهیم مرا بر فایده این کار مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست.»  
گفت: «تا مصیبت دوشود: یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه.»  
مگوی انده خویش با مردمان که لاجول گویند شادی کنان

از فروختن محصول خود به یک نفر، او را تشویق به یافتن مشتری های جدید می کنند. در واقع مشتری نقش بازاریاب را بازی می کند که به ازای یافتن هر مشتری جدید و فروش محصول به وی، درصدی از مبلغ کل فروش را به عنوان حق بازاریابی به او پرداخت می کنند.

### بهداشت اقتصادی

پول ها منبع میکروبانند

به نظر می رسد که همه پول ها به شست و شو و شوی احتیاج دارند: از بس که کثیف اند! مطالعات نشان می دهند که بخش بزرگی از اسکناس های آمریکایی آلوده به کوکائین هستند. موادفروشان غالباً با دست های آلوده پول می شمارند و بسیاری هم خب از اسکناس برای مصرف مواد مخدر استفاده می کنند. این اسکناس ها سپس وقتی در دستگاه ATM قرار می گیرند، آلودگی شان را به بقیه هم منتقل می کنند.

روی اسکناس ها هم چنین آلودگی های فاضلابی هم پیدا شده است. مطالعه ای در مجله پزشکی «ساوترن» در ۲۰۰۲ نشان داد که روی ۹۴ درصد از اسکناس های آمریکا میکروب های بیماری زا وجود دارد. طبق گزارش ها، هر پول کاغذی می تواند از توالت یک خانواده آلودگی بیشتری در خود داشته باشد. اسکناس ها مکان خوبی برای رشد و نمو میکروب ها هستند.

بازی های رایانه ای به فکر پول در آوردن از طریق اینترنت خانگی افتاده اند. اگر به روزهای ابتدایی تجارت اینترنتی نگاه کنید، متوجه خواهید شد که برای آغاز تجارت اینترنتی ملزم به داشتن یک وب سایت، دامین، هاستینگ و طراحی وب بودید. اما روش ها اکنون عوض شده اند. آغاز فروش در برخی از وبسایت های اقتصادی فرصت خوبی برای تجارت اینترنتی است. شما می توانید سایت خود را در کمتر از پنج دقیقه و رایگان! با نوشتن وبلاگ راه اندازی کنید. وبلاگ های بازاریابی امروزه از رایج ترین ابزارها برای تجارت در وب هستند و بسیاری از شرکت ها نیز برای وبسایت خود از وبلاگ استفاده می کنند. بنابراین نیاز ندارید وبسایتی داشته باشید. هر کسی می تواند وبلاگ داشته باشد و فعالیت خود را در زمینه فروش در چند دقیقه شروع کند. این روش برای تازه واردان اینترنت مفید و آسان است.

در دنیای امروز، تجارت الکترونیک نقش بسیار مهمی در مبادلات روزمره است. اساس کار این روش چنین است که شرکت ها برای فروش محصولات خود نیازمند بازاریاب هستند. بدین دلیل پس





# کی برای اصل

## شمه در اصل

### در دستگاه‌های تکثیر چه می‌گذرد؟

محمد حسینی فرد



**باز هم الکتروسیته ساکن**  
تصویری که دستگاه کپی روی صفحه کاغذ ایجاد می‌کند، از آرایشی از ذرات ریز سیاه «تونر» (مرکب سیاه پودر مانند) شکل می‌گیرد. این دستگاه‌ها از الکتروسیته ساکن برای آرایش ذرات روی یک استوانه یا نور استفاده می‌کنند و سپس آن‌ها را به صفحه کاغذ انتقال می‌دهند. دستگاه کپی برای نسخه‌برداری، نور را از نسخه اصلی عبور می‌دهد و موقعیت بارهای الکتریکی را به گونه‌ای کنترل می‌کند که آرایش ذرات تونر روی نسخه کپی شبیه نسخه اصلی باشد.

#### اساس کار

در دستگاه‌های کپی عنصری وجود دارد که به آن رسانای حساس به نور یا «نوررسانا» می‌گویند. نوررسانا ماده‌ای است که هنگام تابش نور به هر قسمتی از آن، الکترون‌های آن قسمت شروع به حرکت می‌کنند و جاهای دیگر آن که در معرض نور نیستند، مانند یک نارسانا عمل می‌کنند. نوررسانا در دستگاه کپی، استوانه‌ای فلزی یا تسمه‌ای فلزی است که با لایه‌ای نازک از نوررسانا پوشانده شده است. تسمه یا استوانه فلزی را برای تخلیه الکتریکی در زمان‌های خاص، با یک سیم به زمین متصل می‌کنند. قبل از شروع به کار دستگاه کپی، نوررسانا باید با بار منفی

هر جا که زندگی می‌کنید، حتماً تا حالا سروکارتان به دستگاه کپی افتاده است. از شناسنامه، کارت ملی و کارت دانش‌آموزی گرفته تا جزوه‌های درسی را گاه باید تکثیر کرد. به خصوص بعضی‌ها که حوصله نوشتن جزوه را در کلاس ندارند، هنگامی که امتحانات نزدیک است، هر جور شده جزوه یکی از هم‌کلاسی‌ها را امانت می‌گیرند و به نزدیک‌ترین مکانی که دستگاه کپی دارد می‌روند و تمام جزوه درسی را در زمان کوتاهی کپی می‌کنند؛ دستگاهی که کارش خیلی به یک معجزه می‌ماند.

اما بد نیست بدانید که این معجزه از اساس فیزیکی بسیار ساده و روشنی در حد کتاب‌های فیزیک دبیرستان برخوردار است. با خواندن این مقاله، از کاربردهایی که فیزیک درسی‌تان دارد متعجب خواهید شد.

باردار شود. برای این کار نوررسانا را از روی یک سیم که بار منفی زیادی روی آن پمپاژ شده است و دائماً «تخلیه کرونا» را انجام می‌دهد، عبور می‌دهند. درباره تخلیه کرونا در مقاله تمیزکننده‌های الکتریکی مطالبی خوانده‌اید. همان پدیده‌ای است که طسی آن، در صورت تجمع زیاد بار روی یک رسانای دارای سطح مقطع کم، بعضی از بارهای آن به سمت بیرون پرتاب می‌شوند. الکترون‌هایی که از سیم به بیرون پرتاب می‌شوند، روی نوررسانا می‌نشینند. هنگامی که شما یک یا چند صفحه را در دستگاه زیراکس برای تهیه کپی قرار می‌دهید، یک لامپ، نوری را به نسخه اصلی می‌تاباند. بازتاب این نور بعد از گذشتن از چند آینه و عدسی به سطح نوررسانا می‌رسد. واضح است که نوشته‌ها یا اشکال دارای خط



در تماس با یک برس نرم به راحتی انجام می گیرد و دوباره دستگاه کپی آماده کار می شود.

### کپی رنگی و چاپگرهای لیزری

انواعی از دستگاه های کپی می توانند یک تصویر رنگی بسازند. به این منظور دستگاه باید حداقل سه یا چهار تونر رنگی متفاوت داشته باشد؛ سه تونر رنگ اصلی و یکی هم سیاه. برای کپی رنگی، سه یا چهار مرتبه تصویر بردار گرفته می شود؛ هر بار برای یک رنگ خاص، و هر یک از آن ها به یک تونر خاص انتقال می یابند. در نهایت این تصویر رنگی ثبت شده روی نوررسانا به یک کاغذ سفید منتقل می شود.

چاپگر لیزری هم نظیر دستگاه کپی است، اما از پرتو لیزر برای قرار دادن بار روی نوررسانا استفاده می کند. نوررسانایی که روی یک استوانه چرخان قرار دارد، به روش تخلیه کرونا باردار می شود. سپس رایانه توسط آیینه ای متحرک، نور لیزر را بر اساس متن و یا تصویری که شما روی صفحه نمایش (مانیتور) می بینید، به نوررسانا می تاباند تا در نهایت تصویر الکتریکی روی آن کامل شود. نوررسانای حاوی تصویر الکتریکی را، از روی تونر که بار مخالف تصویر را دارد، عبور می دهند تا ذرات مرکب (سیاه یا رنگی) به آن جذب شود. در پایان هم تصویر را به کاغذ سفیدی منتقل می کنند؛ به همین راحتی!

پشت تسمه منتقل می کند. این بارها نیز در نهایت از طریق سیم اتصال به زمین به طریقه ایمنی از دستگاه خارج می شوند.

نوررسانا که اکنون یک تصویر جوهری از نسخه اصلی روی آن شکل گرفته است، هم چنان به جلو حرکت می کند. این بار وارد قسمتی می شود که از آن جا یک صفحه کاغذ سفید توسط



### یک بازوی

کوچک مکانیکی به داخل دستگاه کپی کشیده می شود. کاغذ سفید را روی تسمه نوررسانا که تصویر جوهری نسخه اصلی روی آن شکل گرفته است، منطبق می کنند و نسخه جوهری روی کاغذ سفید چاپ می شود که به آن نسخه کپی می گویند. نسخه کپی از سمت دیگر دستگاه بیرون داده می شود.

برای شمایی که بیرون دستگاه هنوز منتظر کپی جزوه درسی دوستان هستید، کار تمام شده است. جزوه ها را تحویل می گیرید و به امید نمره ای قابل قبول از آن جا دور می شوید. اما برای دستگاه کپی هنوز کمی کار هست که انجام دهد: «پاک کردن ذرات جوهر باقی مانده از روی نوررسانا.» این کار با حرکت نوررسانا

تیره، هیچ نوری را بازتاب نمی دهند. الکترون هایی که روی نوررسانا در این نقاط قرار دارند، ثابت می مانند و الکترون های بقیه قسمت های نوررسانا که در معرض تابش نور قرار گرفته اند، حرکت می کنند تا در نهایت جذب صفحه فلزی پشت نوررسانا می شوند. این الکترون ها از طریق سیم اتصال به زمین دفع می شوند.

اکنون یک تصویر الکتریکی از نسخه اصلی روی نوررسانا تشکیل شده است. تسمه نوررسانا شروع به حرکت می کند و از روی مخزن جوهر پودر ماندی (تونر) که ذرات آن حاوی بار مثبت است، می گذرد. ذرات جوهر باردار تونر در اثر نیروی «جاذبه کولنی» به الکترون های به جا مانده در نوررسانا می چسبند و یک تصویر جوهری روی نوررسانا از نسخه اصلی تهیه می کنند. تسمه نوررسانا هم چنان حرکت می کند و به جایی در دستگاه می رسد که یک لامپ تمام نوررسانا را روشن می کند. این کار باعث حرکت الکترون های به جا مانده روی نوررسانا می شود و آن ها را به صفحه فلزی





# طوفان‌های خورشیدی

سید امیر سادات موسوی

به این تصویر نگاه کنید!



نخیر! با «فوتوشاپ» درست نشده! این تصویر یک منظره کاملاً واقعی را در یکی از شهرهای کانادا نشان می‌دهد. به این مناظر «شفق قطبی» می‌گویند. بعضی از قبایل کانادایی این مناظر را «رقص ارواح» می‌نامند.

## شفق‌های قطبی

بادهایی که خورشید در منظومه شمسی پخش می‌کند، حاوی ذره‌های باردار هستند. از طرف دیگر می‌دانیم که زمین یک میدان مغناطیسی دارد و درون یک میدان مغناطیسی به ذرات بارداری که متحرک باشند، نیرو وارد می‌شود. (فیزیک سال سوم دبیرستان!) همین

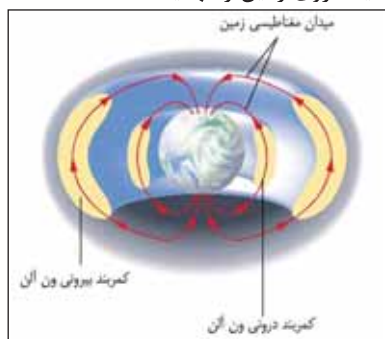
موضوع باعث می‌شود که ذره‌های باردار موجود در طوفان‌های خورشیدی در نزدیکی زمین منحرف شوند. هم‌چنین، این موضوع باعث می‌شود که در ناحیه‌ای از جو زمین، تراکم ذرات باردار بالا باشد. این ناحیه را «کمربند وُن آلن» می‌گویند. ذرات بارداری که در این نواحی وجود دارند، در نزدیکی قطب‌های زمین، با مولکول‌های جوی برخورد می‌کنند و همان‌طور که یونیزه شدن گاز در لامپ‌های مهتابی (فلوروسنت) باعث روشنایی آن‌ها می‌شود، شفق‌های قطبی را در جو زمین به‌وجود می‌آورند.



ضمناً رنگ‌های متفاوتی که شفق‌های قطبی دارند، با جنس گازهای تولیدکننده آن‌ها در جو زمین مرتبط است. دیده شدن شفق‌های قطبی از سطح زمین دارای یک دوره تناوب تقریباً ۱۱ ساله است. یعنی هر ۱۱ سال میزان شفق‌های قطبی زیاد می‌شود و دوباره کاهش می‌یابد.

## کمربند ایمنی

کمربند وُن آلن، در واقع یک کمربند امنیتی برای زمین است. چرا که بسیاری از ذرات کیهانی مضر و مرگبار را جذب می‌کند و نمی‌گذارد که آن‌ها به سطح زمین برسند. در حالی که بسیاری از این ذرات می‌توانند حیات روی زمین را تهدید کنند.



## لکه‌های خورشیدی

فعالیت‌های مغناطیسی خورشید باعث می‌شود که هر از چندی روی سطح خورشید لکه‌هایی مشاهده شود. با این‌که دمای این لکه‌ها در حدود ۳۰۰۰ یا ۴۰۰۰ درجه سانتی‌گراد است، اما مناطق بسیار

## یک سؤال!

چرا زیاد شدن شدت طوفان‌های خورشیدی باعث افزایش آب رودخانه‌های زمین می‌شود؟

خورشید به یک ستاره از نوع کوتوله سرخ است که در مرکز منظومه شمسی قرار دارد. این ستاره از گاز هیدروژن و هلیوم تشکیل شده و به دلیل گرانش بسیار قوی، گازها را به سمت مرکز خود می‌کشد. در نتیجه، در مرکز خورشید دما و فشار بسیار بالا است که باعث می‌شود هسته آن به یک کوره عظیم برای تبدیل هیدروژن به هلیوم تبدیل شود. این فرآیند انرژی عظیمی را آزاد می‌کند که به صورت تابش و گرما به بیرون پخش می‌شود. همچنین، خورشید دارای جاذبه بسیار قوی است که باعث می‌شود گازها و ذرات پلاسما را به سمت خود بکشد و به صورت بادهای خورشیدی و طوفان‌های خورشیدی به بیرون پخش کند. این پدیده‌ها می‌توانند به شدت بر زمین و سایر اجرام آسمانی تأثیر داشته باشند.

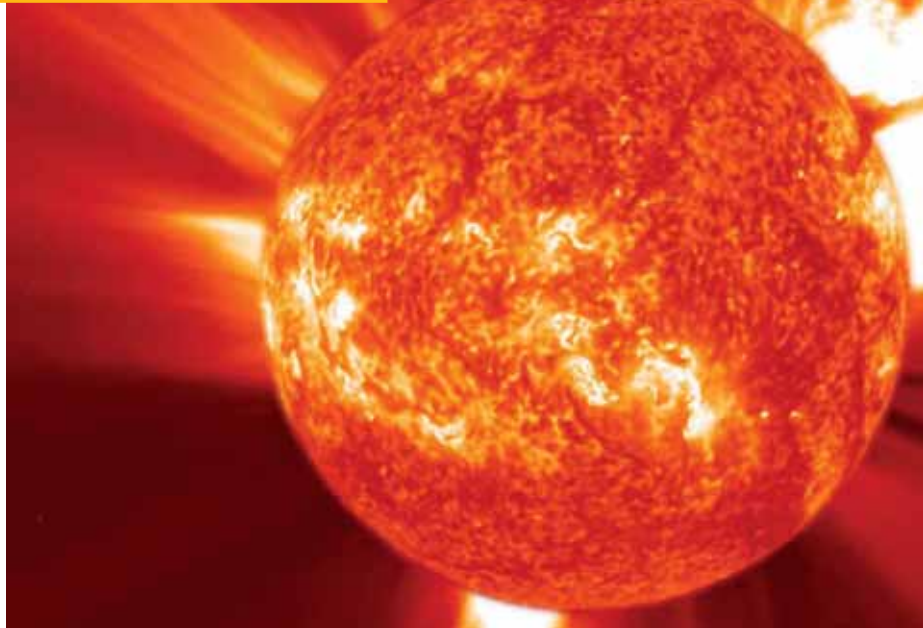


### خورشید و اتفاقات زمینی

در یک دوره زمانی حدوداً ۷۰ ساله در انتهای قرن ۱۷ میلادی، هیچ لکه خورشیدی مشاهده نشد. جالب است بدانید که این زمان دقیقاً مقارن با یک عصر یخبندان در قاره اروپا و آمریکای شمالی بود. این موضوع نشان می‌دهد که زمین و موجودات زنده‌ای که روی آن زندگی می‌کنند، نسبت به اترافشان بی تفاوت نیستند. مثال‌های جالب دیگری نیز از این موضوع وجود دارند؛ مثال‌هایی که نشان می‌دهند، زیاد و کم شدن طوفان‌های خورشیدی بر زندگی ما تأثیر می‌گذارد.

پژوهش‌ها نشان داده‌اند که با زیاد شدن طوفان‌های خورشیدی، آب رودخانه‌ها هم افزایش می‌یابد. ضمناً هم‌زمان با این موضوع، احتمال حمله‌های قلبی در انسان‌ها زیاد می‌شود.

گاهی اوقات نیز افزایش ناگهانی بادهای خورشیدی باعث وارد شدن خسارت به برخی تأسیسات الکتریکی روی زمین شده‌است.



باشد. چرا که زیاد شدن لکه‌های خورشید تقریباً با شدت گرفتن طوفان‌های خورشیدی همراه است.

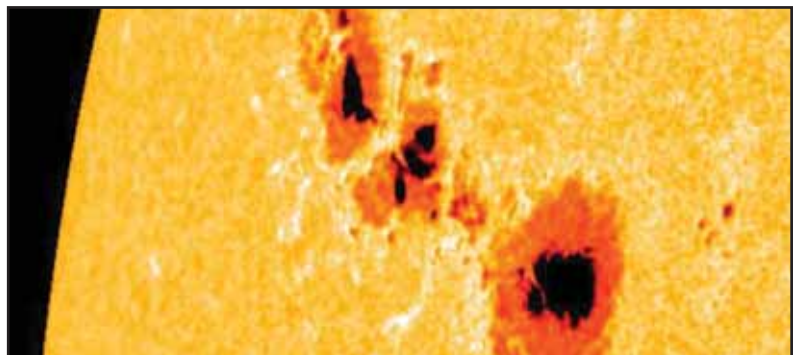
### خورشید را زیر نظر بگیرید!

یک تلسکوپ فضایی به نام «سوهو» دائماً در حال عکس‌برداری از خورشید است. می‌توانید به نشانی اینترنتی آن رجوع کنید و با عکس‌هایی که هر روز در این سایت قرار می‌گیرد، وضعیت خورشید (طوفان‌های خورشیدی، لکه‌های خورشیدی و ...) را زیر نظر بگیرید!

[www.nasa.gov/mission\\_pages/soho](http://www.nasa.gov/mission_pages/soho)

سردی هم روی خورشید وجود دارند. وقتی با فیلترهای مخصوص از خورشید عکس‌برداری می‌کنیم، لکه‌های خورشیدی به صورت لکه‌های سیاهی درون عکس دیده می‌شوند. یک نکته بسیار جالب درباره لکه‌های خورشیدی این است که میزان این لکه‌ها دارای یک دوره تناوب تقریباً ۱۱ ساله است؛ یعنی مثل شفق‌های قطبی.

البته علت این موضوع هم واضح است: منشأ لکه‌های خورشیدی و شفق‌های قطبی مشترک است! برای ما که روی سطح زمین زندگی می‌کنیم، تعداد لکه‌های خورشیدی می‌تواند معرف میزان شدت طوفان‌های خورشیدی

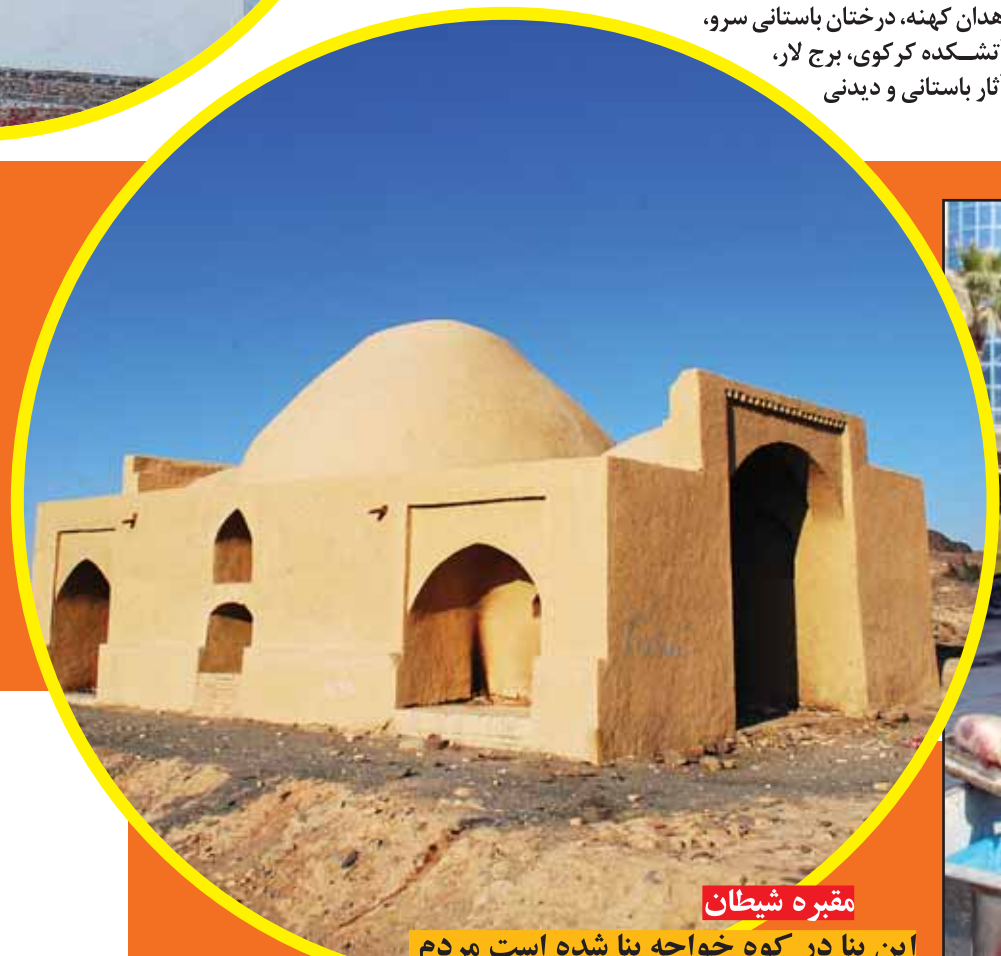




# زابل

مریم سعیدخواه/عکس: رضامعتمدی

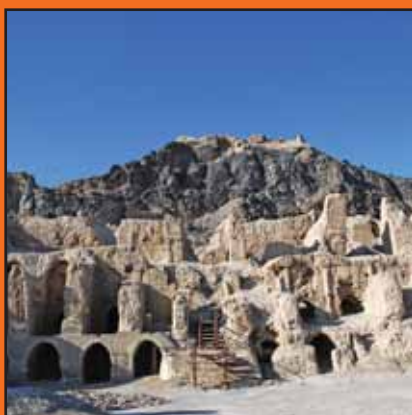
زابل سرزمین پهلوانان اساطیری «شاهنامه» فردوسی مانند سام، زال و رستم بوده است. این شهر یکی از شهرستان‌های استان سیستان و بلوچستان است و در شاهنامه از آن به نام «زابلستان» یاد شده است. در دوره قاجار بخش بزرگی از این شهر طبق معاهده پاریس در اختیار افغانستان گذاشته شد. نام قدیمی زابل «نیمروز» بوده است. دریاچه «هامون» که بزرگ‌ترین دریاچه آب شیرین ایران است، در این شهرستان واقع شده است. «شهر سوخته»، با قدمتی پنج هزار ساله، یکی از آثار تاریخی و باستانی این منطقه به‌شمار می‌آید که در قدیم یکی از پیشرفته‌ترین شهرها بوده است. بیشتر مردم این شهر فارسی را با لهجه زابلی تکلم می‌کنند. لهجه‌های دیگری مانند بلوچی نیز در آن جا رواج دارد. شغل اغلب مردم کشاورزی است و عمده زراعت آن‌ها، غلات، محصولات جالیزی و نباتات علوفه‌ای است. از صنایع دستی زابل می‌توان به قالی، قالیچه، گلیم پشمی و حصیربافی و سوزن‌دوزی اشاره کرد که از اقلام صادراتی شهرستان نیز به حساب می‌آید. مزار بی‌بی دوست، قلعه تپه، قلعه ترقون، قلعه تیمور، قلعه چپو، قلعه حوض‌دار، قلعه رستم، قلعه سام، بقایای شهر زاهدان کهنه، درختان باستانی سرو، میل قاسم آباد، تپه دهانه غلامان، آتشکده کرکوی، برج لار، شهر سوخته و کوه خواجه، از جمله آثار باستانی و دیدنی شهرستان زابل به‌شمار می‌آیند.



**مقبره شیطان**

این بنا در کوه خواجه بنا شده است مردم سیستان معتقدند انسانی بد و یاغی در این مقبره دفن شده و مانند نماد شیطان در مکه به سوی آن سنگ پرت می‌کنند.





### کوه خواجه (قلعه جن)

کوه خواجه تنها ارتفاع طبیعی سیستان است. این کوه در باورهای سه مذهب زرتشتی، مسیحیت و اسلامی قداست دارد.



### شهر سوخته

شهر سوخته بزرگترین سکونتگاه آغاز دوران شهرنشینی در عصر مفرغ (برنز) بوده است. اولین ساکنان این شهر قبل از میلاد مسیح در آن سکونت داشته اند.

### ورود آقایان ممنوع!

مزار بی بی دوست زیارتگاهی متفاوت است؛ زیارتگاهی که ورود آقایان به آنجا ممنوع است. گفته شده این مزار متعلق به خواهر سیداقبال است.



### مجسمه یعقوب لیث صفاری

این مجسمه در ورودی شهر زابل بنا شده است.



### قلعه سه کوهه

این قلعه از جمله مهم ترین قلعه های دوره اسلامی است که در دوره افشاریه بر فراز تپه های مرتفع ساخته شده است.

**مزار خواجه**  
مزار خواجه مهدی از نوادگان محمد حنیفه که در سال ۲۲۲ هجری از طرف امین برادر مأمون الرشید در مدائن حکومت می کرد. وی در حین عزیمت از طرف کرمان در نزدیکی کوه خواجه توسط سارقان به قتل رسید.





# تنبل‌ها نخوانند

محمد عزیزی پور

۱

به این شش کلمه توجه کنید: بیزار - رازی - بازار - سوزان - موزی - میزان.  
اولاً: این کلمات از چه نظر با هم در یک مجموعه قرار گرفته‌اند؟  
ثانیاً: از بین چهار کلمه «ترازو - ونیز - کارزار - مازندران»، کدام یک را می‌توان به‌طور منطقی جزو مجموعه بالا دانست و با قرار دادن آن در انتهای ردیف، مجموعه را کامل‌تر ساخت؟

۲

به نظر شما در تداول عامیانه به چهارمین روز هفته «چهارشنبه» می‌گویند یا «چارشنبه»؟

۳

کدام عدد چهار رقمی است که:  
اولاً: عدد دوم از سمت راست آن دو برابر عدد دوم از سمت چپ است.  
ثانیاً: دو رقم سمت راست آن پنج برابر دو رقم سمت چپ است.  
ثالثاً: مجموع ارقام آن روی هم ۱۵ می‌شود.

۴

۱۰ نقطه را روی ۵ پاره‌خط طوری قرار دهید که روی هر پاره‌خط فقط چهار نقطه قرار گیرد و تعداد نقطه‌ها هم مجموعاً از ۱۰ تا بیشتر نباشد.

۵

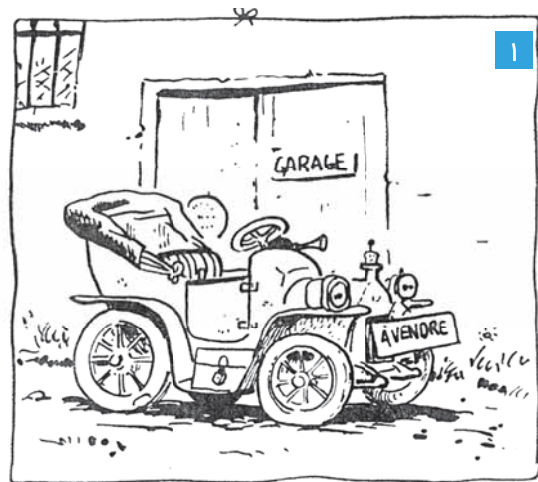
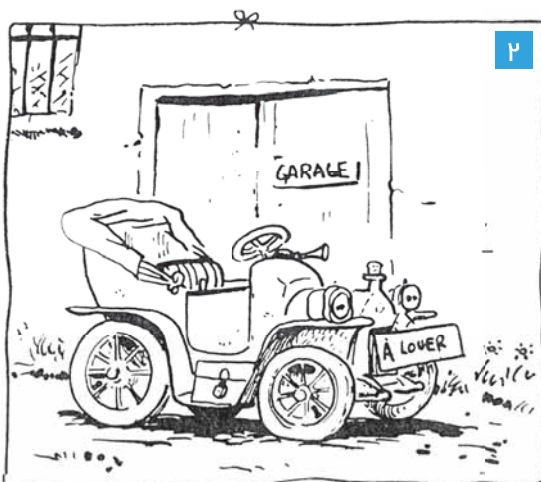
این مصراع را بخوانید: «پیش‌لطیف‌طاعتش‌قیمت‌منش‌کست‌هشد».

۶

در این بازی «دارت»، چهار بار به هدف (چهار عدد) شلیک کنید تا مجموع آن‌ها ۱۰۰ شود.

۷

تفاوت‌ها را مشخص کنید



[illegible]

۱. روز ارتش جمهوری اسلامی ایران؛ ۲. از سیارات منظومه شمسی - سفرنامه و نقشه راه را گویند؛ ۳. ناله نكند - مقابل ابد - پرندهای شبیه کبک که گوشت لذیذی دارد؛ ۴. خوش خلق - نگهبان چماق به دست کاخ - از ضمایر عربی؛ ۵. گودی وسط شکم - منسوب به سردار مقدونی - پهلوان؛ ۶. وارونه کنيد طوفانی است در سواحل مکزیک - عقاب سیاه؛ ۷. دشنام دادن - شلوار - علت؛ ۸. رهبر کاتولیک‌های جهان - آواز نمادین هر کشور - اتمسفر؛ ۹. خرگوش عرب - مرکز کهکیلویه و بویراحمد - تکرار حرفی؛ ۱۰. دریافتن - بخشی از اوستا؛ ۱۱. موضوع - شور و زار البته با حرفی تکراری در آخر - فرمانده؛ ۱۲. از لوازم برقی خانگی - نامی برای خان‌ها - مانند ماه؛ ۱۳. ورقه کوچک مقوایی که روی آن چیزی چاپ کنند - خالص و بی گناه - میانگین‌ها؛ ۱۴. کشوری در آمریکای جنوبی با پایتختی کاراکاس - حروفش را مرتب کنید بلندترین رشته کوه جهان است؛ ۱۵. مردم قهرمان تبریز به رهبری آن‌ها در برابر استبداد محمدعلی شاه قاجار ایستادگی کردند.

**۱** نام شخص خسرو بوده است، زیرا «سپسی است» و باید «سی بیست» بخوانیم که ۶۰۰ می شود و ۶۰۰ به حروف ایجاد برابر «خ» یا «ج» است و چون «سی بیست» یعنی ۶۰۰ را که «خ» است، بر سر «سرو» می‌آوریم، خسرو می‌شود.

**۲** 

**۳** به ۵ اسب، ۵ قاطر و ۳۰ الاغ می‌توان چو داد، زیرا:  
 $3 \times 5 = 15$        $5 \times 2 = 10$        $5 \times 1 = 5$   
 $15 + 10 + 5 = 40$  کیلو چو       $5 + 5 + 30 = 40$  حیوان

**۴** 

**۵** اگر عدد ۲۷ را متوالیاً در اعداد ۳، ۹، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۴ و ۲۷ ضرب کنیم، هر بار عددی به دست می‌آید که اگر رقم آن را با هم جمع کنیم حاصل آن‌ها می‌شود: ۳، ۹، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۴ و ۲۷.

توجه کنید:

$$\begin{array}{l} 37 \times 9 = 333 \rightarrow 3 + 3 + 3 = 9 \\ 37 \times 18 = 666 \rightarrow 6 + 6 + 6 = 18 \\ 37 \times 27 = 999 \rightarrow 9 + 9 + 9 = 27 \end{array} \quad \begin{array}{l} 37 \times 6 = 222 \rightarrow 2 + 2 + 2 = 6 \\ 37 \times 12 = 444 \rightarrow 4 + 4 + 4 = 12 \\ 37 \times 18 = 666 \rightarrow 6 + 6 + 6 = 18 \end{array} \quad \begin{array}{l} 37 \times 3 = 111 \rightarrow 1 + 1 + 1 = 3 \\ 37 \times 9 = 333 \rightarrow 3 + 3 + 3 = 9 \\ 37 \times 12 = 444 \rightarrow 4 + 4 + 4 = 12 \end{array}$$

**۶** عدد ۶۰، زیرا از عدد اول ۸ کم کردیم (۷۲-۸=۶۴)، آن‌گاه به عدد دوم ۲ افزودیم (۶۴+۲=۶۶)، سپس از عدد سوم ۸ کم کردیم (۶۶-۸=۵۸) و بعد ۲ به عدد چهارم افزودیم و عدد پنجم به دست آمد (۵۸+۲=۶۰). حال باید از عدد پنجم ۸ کم کنیم (۶۰-۸=۵۲).

حل جدول شمارهٔ اسفند ماه

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |     |      |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ | ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ | ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ | ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ | ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ | ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ | ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ | ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ | ۱۰۱ | ۱۰۲ | ۱۰۳ | ۱۰۴ | ۱۰۵ | ۱۰۶ | ۱۰۷ | ۱۰۸ | ۱۰۹ | ۱۱۰ | ۱۱۱ | ۱۱۲ | ۱۱۳ | ۱۱۴ | ۱۱۵ | ۱۱۶ | ۱۱۷ | ۱۱۸ | ۱۱۹ | ۱۲۰ | ۱۲۱ | ۱۲۲ | ۱۲۳ | ۱۲۴ | ۱۲۵ | ۱۲۶ | ۱۲۷ | ۱۲۸ | ۱۲۹ | ۱۳۰ | ۱۳۱ | ۱۳۲ | ۱۳۳ | ۱۳۴ | ۱۳۵ | ۱۳۶ | ۱۳۷ | ۱۳۸ | ۱۳۹ | ۱۴۰ | ۱۴۱ | ۱۴۲ | ۱۴۳ | ۱۴۴ | ۱۴۵ | ۱۴۶ | ۱۴۷ | ۱۴۸ | ۱۴۹ | ۱۵۰ | ۱۵۱ | ۱۵۲ | ۱۵۳ | ۱۵۴ | ۱۵۵ | ۱۵۶ | ۱۵۷ | ۱۵۸ | ۱۵۹ | ۱۶۰ | ۱۶۱ | ۱۶۲ | ۱۶۳ | ۱۶۴ | ۱۶۵ | ۱۶۶ | ۱۶۷ | ۱۶۸ | ۱۶۹ | ۱۷۰ | ۱۷۱ | ۱۷۲ | ۱۷۳ | ۱۷۴ | ۱۷۵ | ۱۷۶ | ۱۷۷ | ۱۷۸ | ۱۷۹ | ۱۸۰ | ۱۸۱ | ۱۸۲ | ۱۸۳ | ۱۸۴ | ۱۸۵ | ۱۸۶ | ۱۸۷ | ۱۸۸ | ۱۸۹ | ۱۹۰ | ۱۹۱ | ۱۹۲ | ۱۹۳ | ۱۹۴ | ۱۹۵ | ۱۹۶ | ۱۹۷ | ۱۹۸ | ۱۹۹ | ۲۰۰ | ۲۰۱ | ۲۰۲ | ۲۰۳ | ۲۰۴ | ۲۰۵ | ۲۰۶ | ۲۰۷ | ۲۰۸ | ۲۰۹ | ۲۱۰ | ۲۱۱ | ۲۱۲ | ۲۱۳ | ۲۱۴ | ۲۱۵ | ۲۱۶ | ۲۱۷ | ۲۱۸ | ۲۱۹ | ۲۲۰ | ۲۲۱ | ۲۲۲ | ۲۲۳ | ۲۲۴ | ۲۲۵ | ۲۲۶ | ۲۲۷ | ۲۲۸ | ۲۲۹ | ۲۳۰ | ۲۳۱ | ۲۳۲ | ۲۳۳ | ۲۳۴ | ۲۳۵ | ۲۳۶ | ۲۳۷ | ۲۳۸ | ۲۳۹ | ۲۴۰ | ۲۴۱ | ۲۴۲ | ۲۴۳ | ۲۴۴ | ۲۴۵ | ۲۴۶ | ۲۴۷ | ۲۴۸ | ۲۴۹ | ۲۵۰ | ۲۵۱ | ۲۵۲ | ۲۵۳ | ۲۵۴ | ۲۵۵ | ۲۵۶ | ۲۵۷ | ۲۵۸ | ۲۵۹ | ۲۶۰ | ۲۶۱ | ۲۶۲ | ۲۶۳ | ۲۶۴ | ۲۶۵ | ۲۶۶ | ۲۶۷ | ۲۶۸ | ۲۶۹ | ۲۷۰ | ۲۷۱ | ۲۷۲ | ۲۷۳ | ۲۷۴ | ۲۷۵ | ۲۷۶ | ۲۷۷ | ۲۷۸ | ۲۷۹ | ۲۸۰ | ۲۸۱ | ۲۸۲ | ۲۸۳ | ۲۸۴ | ۲۸۵ | ۲۸۶ | ۲۸۷ | ۲۸۸ | ۲۸۹ | ۲۹۰ | ۲۹۱ | ۲۹۲ | ۲۹۳ | ۲۹۴ | ۲۹۵ | ۲۹۶ | ۲۹۷ | ۲۹۸ | ۲۹۹ | ۳۰۰ | ۳۰۱ | ۳۰۲ | ۳۰۳ | ۳۰۴ | ۳۰۵ | ۳۰۶ | ۳۰۷ | ۳۰۸ | ۳۰۹ | ۳۱۰ | ۳۱۱ | ۳۱۲ | ۳۱۳ | ۳۱۴ | ۳۱۵ | ۳۱۶ | ۳۱۷ | ۳۱۸ | ۳۱۹ | ۳۲۰ | ۳۲۱ | ۳۲۲ | ۳۲۳ | ۳۲۴ | ۳۲۵ | ۳۲۶ | ۳۲۷ | ۳۲۸ | ۳۲۹ | ۳۳۰ | ۳۳۱ | ۳۳۲ | ۳۳۳ | ۳۳۴ | ۳۳۵ | ۳۳۶ | ۳۳۷ | ۳۳۸ | ۳۳۹ | ۳۴۰ | ۳۴۱ | ۳۴۲ | ۳۴۳ | ۳۴۴ | ۳۴۵ | ۳۴۶ | ۳۴۷ | ۳۴۸ | ۳۴۹ | ۳۵۰ | ۳۵۱ | ۳۵۲ | ۳۵۳ | ۳۵۴ | ۳۵۵ | ۳۵۶ | ۳۵۷ | ۳۵۸ | ۳۵۹ | ۳۶۰ | ۳۶۱ | ۳۶۲ | ۳۶۳ | ۳۶۴ | ۳۶۵ | ۳۶۶ | ۳۶۷ | ۳۶۸ | ۳۶۹ | ۳۷۰ | ۳۷۱ | ۳۷۲ | ۳۷۳ | ۳۷۴ | ۳۷۵ | ۳۷۶ | ۳۷۷ | ۳۷۸ | ۳۷۹ | ۳۸۰ | ۳۸۱ | ۳۸۲ | ۳۸۳ | ۳۸۴ | ۳۸۵ | ۳۸۶ | ۳۸۷ | ۳۸۸ | ۳۸۹ | ۳۹۰ | ۳۹۱ | ۳۹۲ | ۳۹۳ | ۳۹۴ | ۳۹۵ | ۳۹۶ | ۳۹۷ | ۳۹۸ | ۳۹۹ | ۴۰۰ | ۴۰۱ | ۴۰۲ | ۴۰۳ | ۴۰۴ | ۴۰۵ | ۴۰۶ | ۴۰۷ | ۴۰۸ | ۴۰۹ | ۴۱۰ | ۴۱۱ | ۴۱۲ | ۴۱۳ | ۴۱۴ | ۴۱۵ | ۴۱۶ | ۴۱۷ | ۴۱۸ | ۴۱۹ | ۴۲۰ | ۴۲۱ | ۴۲۲ | ۴۲۳ | ۴۲۴ | ۴۲۵ | ۴۲۶ | ۴۲۷ | ۴۲۸ | ۴۲۹ | ۴۳۰ | ۴۳۱ | ۴۳۲ | ۴۳۳ | ۴۳۴ | ۴۳۵ | ۴۳۶ | ۴۳۷ | ۴۳۸ | ۴۳۹ | ۴۴۰ | ۴۴۱ | ۴۴۲ | ۴۴۳ | ۴۴۴ | ۴۴۵ | ۴۴۶ | ۴۴۷ | ۴۴۸ | ۴۴۹ | ۴۵۰ | ۴۵۱ | ۴۵۲ | ۴۵۳ | ۴۵۴ | ۴۵۵ | ۴۵۶ | ۴۵۷ | ۴۵۸ | ۴۵۹ | ۴۶۰ | ۴۶۱ | ۴۶۲ | ۴۶۳ | ۴۶۴ | ۴۶۵ | ۴۶۶ | ۴۶۷ | ۴۶۸ | ۴۶۹ | ۴۷۰ | ۴۷۱ | ۴۷۲ | ۴۷۳ | ۴۷۴ | ۴۷۵ | ۴۷۶ | ۴۷۷ | ۴۷۸ | ۴۷۹ | ۴۸۰ | ۴۸۱ | ۴۸۲ | ۴۸۳ | ۴۸۴ | ۴۸۵ | ۴۸۶ | ۴۸۷ | ۴۸۸ | ۴۸۹ | ۴۹۰ | ۴۹۱ | ۴۹۲ | ۴۹۳ | ۴۹۴ | ۴۹۵ | ۴۹۶ | ۴۹۷ | ۴۹۸ | ۴۹۹ | ۵۰۰ | ۵۰۱ | ۵۰۲ | ۵۰۳ | ۵۰۴ | ۵۰۵ | ۵۰۶ | ۵۰۷ | ۵۰۸ | ۵۰۹ | ۵۱۰ | ۵۱۱ | ۵۱۲ | ۵۱۳ | ۵۱۴ | ۵۱۵ | ۵۱۶ | ۵۱۷ | ۵۱۸ | ۵۱۹ | ۵۲۰ | ۵۲۱ | ۵۲۲ | ۵۲۳ | ۵۲۴ | ۵۲۵ | ۵۲۶ | ۵۲۷ | ۵۲۸ | ۵۲۹ | ۵۳۰ | ۵۳۱ | ۵۳۲ | ۵۳۳ | ۵۳۴ | ۵۳۵ | ۵۳۶ | ۵۳۷ | ۵۳۸ | ۵۳۹ | ۵۴۰ | ۵۴۱ | ۵۴۲ | ۵۴۳ | ۵۴۴ | ۵۴۵ | ۵۴۶ | ۵۴۷ | ۵۴۸ | ۵۴۹ | ۵۵۰ | ۵۵۱ | ۵۵۲ | ۵۵۳ | ۵۵۴ | ۵۵۵ | ۵۵۶ | ۵۵۷ | ۵۵۸ | ۵۵۹ | ۵۶۰ | ۵۶۱ | ۵۶۲ | ۵۶۳ | ۵۶۴ | ۵۶۵ | ۵۶۶ | ۵۶۷ | ۵۶۸ | ۵۶۹ | ۵۷۰ | ۵۷۱ | ۵۷۲ | ۵۷۳ | ۵۷۴ | ۵۷۵ | ۵۷۶ | ۵۷۷ | ۵۷۸ | ۵۷۹ | ۵۸۰ | ۵۸۱ | ۵۸۲ | ۵۸۳ | ۵۸۴ | ۵۸۵ | ۵۸۶ | ۵۸۷ | ۵۸۸ | ۵۸۹ | ۵۹۰ | ۵۹۱ | ۵۹۲ | ۵۹۳ | ۵۹۴ | ۵۹۵ | ۵۹۶ | ۵۹۷ | ۵۹۸ | ۵۹۹ | ۶۰۰ | ۶۰۱ | ۶۰۲ | ۶۰۳ | ۶۰۴ | ۶۰۵ | ۶۰۶ | ۶۰۷ | ۶۰۸ | ۶۰۹ | ۶۱۰ | ۶۱۱ | ۶۱۲ | ۶۱۳ | ۶۱۴ | ۶۱۵ | ۶۱۶ | ۶۱۷ | ۶۱۸ | ۶۱۹ | ۶۲۰ | ۶۲۱ | ۶۲۲ | ۶۲۳ | ۶۲۴ | ۶۲۵ | ۶۲۶ | ۶۲۷ | ۶۲۸ | ۶۲۹ | ۶۳۰ | ۶۳۱ | ۶۳۲ | ۶۳۳ | ۶۳۴ | ۶۳۵ | ۶۳۶ | ۶۳۷ | ۶۳۸ | ۶۳۹ | ۶۴۰ | ۶۴۱ | ۶۴۲ | ۶۴۳ | ۶۴۴ | ۶۴۵ | ۶۴۶ | ۶۴۷ | ۶۴۸ | ۶۴۹ | ۶۵۰ | ۶۵۱ | ۶۵۲ | ۶۵۳ | ۶۵۴ | ۶۵۵ | ۶۵۶ | ۶۵۷ | ۶۵۸ | ۶۵۹ | ۶۶۰ | ۶۶۱ | ۶۶۲ | ۶۶۳ | ۶۶۴ | ۶۶۵ | ۶۶۶ | ۶۶۷ | ۶۶۸ | ۶۶۹ | ۶۷۰ | ۶۷۱ | ۶۷۲ | ۶۷۳ | ۶۷۴ | ۶۷۵ | ۶۷۶ | ۶۷۷ | ۶۷۸ | ۶۷۹ | ۶۸۰ | ۶۸۱ | ۶۸۲ | ۶۸۳ | ۶۸۴ | ۶۸۵ | ۶۸۶ | ۶۸۷ | ۶۸۸ | ۶۸۹ | ۶۹۰ | ۶۹۱ | ۶۹۲ | ۶۹۳ | ۶۹۴ | ۶۹۵ | ۶۹۶ | ۶۹۷ | ۶۹۸ | ۶۹۹ | ۷۰۰ | ۷۰۱ | ۷۰۲ | ۷۰۳ | ۷۰۴ | ۷۰۵ | ۷۰۶ | ۷۰۷ | ۷۰۸ | ۷۰۹ | ۷۱۰ | ۷۱۱ | ۷۱۲ | ۷۱۳ | ۷۱۴ | ۷۱۵ | ۷۱۶ | ۷۱۷ | ۷۱۸ | ۷۱۹ | ۷۲۰ | ۷۲۱ | ۷۲۲ | ۷۲۳ | ۷۲۴ | ۷۲۵ | ۷۲۶ | ۷۲۷ | ۷۲۸ | ۷۲۹ | ۷۳۰ | ۷۳۱ | ۷۳۲ | ۷۳۳ | ۷۳۴ | ۷۳۵ | ۷۳۶ | ۷۳۷ | ۷۳۸ | ۷۳۹ | ۷۴۰ | ۷۴۱ | ۷۴۲ | ۷۴۳ | ۷۴۴ | ۷۴۵ | ۷۴۶ | ۷۴۷ | ۷۴۸ | ۷۴۹ | ۷۵۰ | ۷۵۱ | ۷۵۲ | ۷۵۳ | ۷۵۴ | ۷۵۵ | ۷۵۶ | ۷۵۷ | ۷۵۸ | ۷۵۹ | ۷۶۰ | ۷۶۱ | ۷۶۲ | ۷۶۳ | ۷۶۴ | ۷۶۵ | ۷۶۶ | ۷۶۷ | ۷۶۸ | ۷۶۹ | ۷۷۰ | ۷۷۱ | ۷۷۲ | ۷۷۳ | ۷۷۴ | ۷۷۵ | ۷۷۶ | ۷۷۷ | ۷۷۸ | ۷۷۹ | ۷۸۰ | ۷۸۱ | ۷۸۲ | ۷۸۳ | ۷۸۴ | ۷۸۵ | ۷۸۶ | ۷۸۷ | ۷۸۸ | ۷۸۹ | ۷۹۰ | ۷۹۱ | ۷۹۲ | ۷۹۳ | ۷۹۴ | ۷۹۵ | ۷۹۶ | ۷۹۷ | ۷۹۸ | ۷۹۹ | ۸۰۰ | ۸۰۱ | ۸۰۲ | ۸۰۳ | ۸۰۴ | ۸۰۵ | ۸۰۶ | ۸۰۷ | ۸۰۸ | ۸۰۹ | ۸۱۰ | ۸۱۱ | ۸۱۲ | ۸۱۳ | ۸۱۴ | ۸۱۵ | ۸۱۶ | ۸۱۷ | ۸۱۸ | ۸۱۹ | ۸۲۰ | ۸۲۱ | ۸۲۲ | ۸۲۳ | ۸۲۴ | ۸۲۵ | ۸۲۶ | ۸۲۷ | ۸۲۸ | ۸۲۹ | ۸۳۰ | ۸۳۱ | ۸۳۲ | ۸۳۳ | ۸۳۴ | ۸۳۵ | ۸۳۶ | ۸۳۷ | ۸۳۸ | ۸۳۹ | ۸۴۰ | ۸۴۱ | ۸۴۲ | ۸۴۳ | ۸۴۴ | ۸۴۵ | ۸۴۶ | ۸۴۷ | ۸۴۸ | ۸۴۹ | ۸۵۰ | ۸۵۱ | ۸۵۲ | ۸۵۳ | ۸۵۴ | ۸۵۵ | ۸۵۶ | ۸۵۷ | ۸۵۸ | ۸۵۹ | ۸۶۰ | ۸۶۱ | ۸۶۲ | ۸۶۳ | ۸۶۴ | ۸۶۵ | ۸۶۶ | ۸۶۷ | ۸۶۸ | ۸۶۹ | ۸۷۰ | ۸۷۱ | ۸۷۲ | ۸۷۳ | ۸۷۴ | ۸۷۵ | ۸۷۶ | ۸۷۷ | ۸۷۸ | ۸۷۹ | ۸۸۰ | ۸۸۱ | ۸۸۲ | ۸۸۳ | ۸۸۴ | ۸۸۵ | ۸۸۶ | ۸۸۷ | ۸۸۸ | ۸۸۹ | ۸۹۰ | ۸۹۱ | ۸۹۲ | ۸۹۳ | ۸۹۴ | ۸۹۵ | ۸۹۶ | ۸۹۷ | ۸۹۸ | ۸۹۹ | ۹۰۰ | ۹۰۱ | ۹۰۲ | ۹۰۳ | ۹۰۴ | ۹۰۵ | ۹۰۶ | ۹۰۷ | ۹۰۸ | ۹۰۹ | ۹۱۰ | ۹۱۱ | ۹۱۲ | ۹۱۳ | ۹۱۴ | ۹۱۵ | ۹۱۶ | ۹۱۷ | ۹۱۸ | ۹۱۹ | ۹۲۰ | ۹۲۱ | ۹۲۲ | ۹۲۳ | ۹۲۴ | ۹۲۵ | ۹۲۶ | ۹۲۷ | ۹۲۸ | ۹۲۹ | ۹۳۰ | ۹۳۱ | ۹۳۲ | ۹۳۳ | ۹۳۴ | ۹۳۵ | ۹۳۶ | ۹۳۷ | ۹۳۸ | ۹۳۹ | ۹۴۰ | ۹۴۱ | ۹۴۲ | ۹۴۳ | ۹۴۴ | ۹۴۵ | ۹۴۶ | ۹۴۷ | ۹۴۸ | ۹۴۹ | ۹۵۰ | ۹۵۱ | ۹۵۲ | ۹۵۳ | ۹۵۴ | ۹۵۵ | ۹۵۶ | ۹۵۷ | ۹۵۸ | ۹۵۹ | ۹۶۰ | ۹۶۱ | ۹۶۲ | ۹۶۳ | ۹۶۴ | ۹۶۵ | ۹۶۶ | ۹۶۷ | ۹۶۸ | ۹۶۹ | ۹۷۰ | ۹۷۱ | ۹۷۲ | ۹۷۳ | ۹۷۴ | ۹۷۵ | ۹۷۶ | ۹۷۷ | ۹۷۸ | ۹۷۹ | ۹۸۰ | ۹۸۱ | ۹۸۲ | ۹۸۳ | ۹۸۴ | ۹۸۵ | ۹۸۶ | ۹۸۷ | ۹۸۸ | ۹۸۹ | ۹۹۰ | ۹۹۱ | ۹۹۲ | ۹۹۳ | ۹۹۴ | ۹۹۵ | ۹۹۶ | ۹۹۷ | ۹۹۸ | ۹۹۹ | ۱۰۰۰ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|



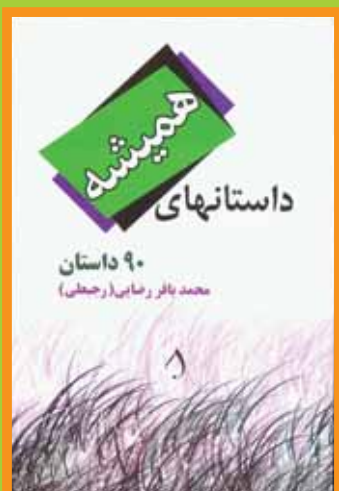
## داستان‌های همیشه

نویسنده: محمدباقر رضایی (رجبعلی)

ناشر: آبارون (تلفن: ۰۲۶۱-۲۲۰۰۱۹۰)

چاپ اول: ۱۳۸۹

قیمت: ۶۲۰۰۰ ریال



خودم یادش می‌دم. همه خندیدند. مادر دختر گفت: «اگه لازم بود، خودم یادش می‌دادم.» همه خندیدند. مادر پسر گفت: «اصلاً خودم براشون غذا می‌پزم.»

دختر گفت: «من فقط غذای مامانمو دوس دارم.» همه خندیدند. مادرش گفت: «اومدیم من هم مثل بابات افتادم مُردم.» همه خندیدند. زن منتظر بود یک نفر بگوید خدا نکنه. دختر گفت: «ساندویچ هم دوس دارم.» خنده‌ها ادامه داشت.

یک روز از خانه که بیرون می‌روی، به آدم‌های دور و برت نگاه کن. زندگی هر یک از این آدم‌ها از صدها و صدها داستان شکل گرفته است؛ داستان‌هایی تلخ و شیرین و آموزنده. نویسنده این کتاب، بخش‌هایی از زندگی مردم روزگار ما را با نگاهی ریزبینانه و منتقدانه و گاه با زبانی طنز به تصویر کشیده است. کتاب شامل نود داستان و داستانتک اجتماعی است. در داستان «خواستگاری» می‌خوانیم:

«مادر دختر چای آورد. پسر هم چنان که به دختر خیره بود، دستش را بالا برد. دستش خورد به سینی، چایی‌ها ریخت. همه خندیدند. مادر دختر دوباره چای آورد. گفت: «فقط یک چیز رو از همین حالا بگم. جنگ اول بهتر از صلح آخره. دختر من اصلاً بلد نیست غذا بپزه. حتی چایی هم بلد نیست درست کنه.» همه خندیدند ... مادر پسر گفت: «عیبی نداره،



## سرخی من از تو

گردآوری: کارگاه قصه و رمان حوزه هنری

ناشر: سوره مهر (تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۶۵۸۴۸)

چاپ اول: ۱۳۸۹

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

چهار ماه دیگر به خدمتش اضافه شده است! نقشه فرار می‌کشد. صبح آماده فرار است که فرمانده با برگه‌ای سر می‌رسد؛ برگه مأموریت. فکر این که چهار ماه به جبهه برود، عصبانی‌اش می‌کند و از پذیرفتن مأموریت امتناع می‌کند... اما چند لحظه بعد پشیمان می‌شود. می‌گوید: «می‌رم. اگه اضافه نمی‌کردن، الان می‌رفتم اردبیل، شهرمون.»

فرمانده برگه‌ای را به او می‌دهد و می‌گوید: «اردبیل بمباران شده، توپچی هم ندارن.»

برگه را می‌خواند:

موضوع: مأموریت

زمان اعزام: هجدهم

مکان اعزام: اردبیل

«سرخی من از تو»، سومین اثر از سلسله کتاب‌های «کتاب مهر» و برگزیده‌ای از داستان‌های کوتاه جوانان است. کتاب مهر هر سال در یک مجله توسط «کارگاه قصه و رمان» حوزه هنری منتشر می‌شود و تلاش هنرمندانه و نوع نگاه جوانان را به زندگی و انسان، در عرصه داستان کوتاه به نمایش می‌گذارد. این کتاب شامل ۲۳ داستان اجتماعی و برگزیده‌ای از میان ۳۰۰ داستان کوتاه است. با عنوان‌هایی مثل، «سیاه و سفید»، «شانه»، «و درخت‌ها های های گریه می‌کردند»، «شب بوف»، «روزی می‌روی» و... داستان روزی می‌روی، نگاهی است به روزهای پایانی خدمت سربازی جوانی اردبیلی که در منطقه‌ای مرزی در غرب کشور خدمت می‌کند. بیش از چهار ماه است که به مرخصی نرفته و حالا دو روز بیشتر از خدمت ۲۴ ماهه‌اش نمانده است. خوش حال نزد فرمانده می‌رود تا برگه تسویه‌اش را امضاء کند، اما آشفته و ناراحت به آسایشگاه برمی‌گردد.

# سیب



سیب یکی از معجزه‌آسازترین میوه‌ها است. به دلیل داشتن خاصیت سم زدایی و هم خواص غذایی ارزش بالایی دارد.

سیب دشمن خستگی، فشارهای فکری و کمبود مواد معدنی است. سیب سرشار از فسفر، تقویت کننده اعصاب و مغز است.



مملو از ویتامین‌های A، B و C و املاح سودمندی مانند کلسیم، فسفر، منیزیم، آهن، پتاسیم و سدیم است که برای همه سنین به خصوص بچه‌ها مفید است.

تقویت کننده عضلات و دشمن سرسخت بوی بد دهان و آرامش دهنده قلب است.

به دلیل داشتن مواد قلیایی، باعث حل شدن اسید اوریک شده واز چاقی جلوگیری می کند.



بوییدن و خوردن سیب موجب نشاط، شادی، تقویت حافظه و سلسله اعصاب می گردد.







موسسه فرهنگی هنری صبا



# فراخوان

## هفتمین دوره جشنواره عکاسی

### گاه شمار:

- \* مهلت ارسال آثار: ۳۱ تیر ۱۳۹۱
- \* زمان داوری: مرداد ۱۳۹۱
- \* زمان برگزاری نمایشگاه و اعلام برگزیدگان: دهه اول مهرماه ۱۳۹۱

### \* موضوع:

□ **گرایش آموزش و پرورش**  
(مدرسه، معلمان، دانش آموزان، ساعت ورزش، کلاس درس، اردو، نمازخانه، کتابخانه، بابای مدرسه، آغاز سال تحصیلی، زنگ تفریح، کار دانش آموزان و...)

□ **گرایش ایران، سرزمین پرگهر**  
(بازی‌های محلی، آرامگاه مفاخر، کار، راهپیمایی، جشن‌ها، عزاداری‌ها و...)

□ **گرایش کار و جهاد اقتصادی**  
(کارآفرینی در خانه، اردوهای جهادی، کارهای دستی دانش آموزان، کارگاه‌های مدارس و...)

□ **گرایش آموزش هنر در مدارس**  
(**زنگ هنر**)، مشارکت موسسه فرهنگی هنری صبا

### بخش جنبی:

- بخش جنبی در بخش دانش آموزی (۱۳ الی ۱۸ ساله) با «موضوع آزاد» برگزار خواهد شد.

### امتیازها:

- \* عکس‌های برگزیده به صورت نمایشگاهی در معرض دید عموم قرار خواهد گرفت.
- \* به ازای هر یک از آثاری که به نمایشگاه راه یابد، مبلغ ۴۰۰۰۰۰ ریال به صاحب اثر پرداخت خواهد شد
- تبصره: دانش‌آموزانی که عکس‌هایشان به نمایشگاه راه می‌یابد، باید گواهی تحصیلی ارائه کنند.

\* برای عکاسانی که آثارشان به نمایشگاه راه یابد، گواهی شرکت در نمایشگاه صادر می‌شود.

### \* جوایز:

- \* نفر اول: تندیس جشنواره، دیپلم افتخار و ۱۸۰۰۰۰۰ ریال جایزه نقدی
- \* نفر دوم: لوح تقدیر و ۱۴۰۰۰۰۰ ریال جایزه نقدی
- \* نفر سوم: لوح تقدیر و ۱۰۰۰۰۰۰ ریال جایزه نقدی
- \* جایزه موضوع گرایش آموزش هنر در مدارس
- نفر اول: ۱۰۰۰۰۰۰ ریال
- نفر دوم: ۵۰۰۰۰۰۰ ریال

### مقررات:

۱. شرکت همه عکاسان در این جشنواره، آزاد است.
۲. هر عکاس می‌تواند حداکثر ۷ عکس در هر گرایش ارسال کند.
۳. همه عکس‌ها باید به صورت چاپ دیجیتال یا آنالوگ باشد. پرینت رنگی با کیفیت مطلوب نیز پذیرفته می‌شود.
- همه عکس‌ها، اعم از دیجیتال و آنالوگ باید همراه cd محتوای عکس‌های ارسالی با فرمت tiff یا jpeg و با dpi حداقل ۳۰۰ ارسال شود.
۱. ابعاد و اندازه عکس‌های ارسالی باید حداقل ۲۰ سانتی‌متر و طول آن حداکثر ۴۵ سانتی‌متر باشد.
۲. عکس‌ها نباید قاب یا پاسپار تو باشد.
۳. ارسال اثر توسط عکاسان به منزله قبول مالکیت اثر و اصال آن تلقی می‌شود و هیچ گونه مسئولیتی به عهده دبیرخانه نخواهد بود.
۴. به آثاری که پس از مهلت مقرر به دبیرخانه جشنواره ارسال شود، ترتیب اثر داده نخواهد شد.

۵. آثاری که به نمایشگاه راه نیابد، حداکثر ۲ ماه پس از برگزاری نمایشگاه، عودت داده می‌شوند.
  ۶. دبیرخانه، ضمن نهایت کوشش برای حفظ آثار، هیچ گونه مسئولیتی در قبال آسیب‌های ناشی از ارسال نامطلوب یا مشکلات پستی نخواهد داشت.
  ۷. هر عکاس باید برگه ارسال اثر را تکمیل نماید و پشت هر عکس بچسباند.
  ۸. ارسال عکس برای این جشنواره، به منزله قبول شرایط و مقررات آن است.
  ۹. تصمیم‌گیری درباره مسائل پیش‌بینی نشده، به عهده برگزارکننده است.
  ۱۰. از عکس‌های راه یافته به جشنواره، در نشریات دفتر استفاده خواهد شد.
- برای دریافت برگه ارسال اثر به سایت مجلات رشد مراجعه کنید.

برگه ارسال اثر به هفتمین دوره جشنواره عکس رشد

نام و نام خانوادگی: .....  
استان: .....  
نشانی دقیق پستی: .....  
تعداد اثر: .....  
\* آموزش و پرورش .....  
\* کار و جهاد اقتصادی .....  
\* گرایش دانش آموزی .....  
\* گرایش آموزش هنر در مدارس: .....  
شهر: .....

نشانی دبیرخانه: تهران صندوق پستی: ۳۳۳۱-۱۵۸۷۵

دبیرخانه جشنواره عکس رشد

www.rosdhdmag.ir

تلفن: ۸۸۸۳۹۲۳۲۲